الحمد للہ والمنۃ بتوفیق ایزد سبحان
در مطبع یونانی باہتمام مولوی مسیح الزمان طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون ستایش مر داوری را که وجود بشر را از کارخانهٔ عنایت خود کسوت حیات پوشانیده و تیره درونان کوی ضلالت را چراغ هدایت براه افروخت رباعی تا کس بزبان گفتنم از نجیر وبیت وصفش بزبان گفتنم از نجیر وبیت فی الجمله چنانست که دائم گفتن الضاف چنان گفتنم از نجیر وبیت

و جهان جهان ستایش مر شمع سفارت را که سرفرازان انجمن خرد و یقین را فروغ ایمان و نور بخشید و جانبازان بساط معرفت کمال را پروانهٔ جمال جهان آرای خود گردانید رباعی سرور کائنات و آن فخر بشر جبرئیل امین قرب او دست بسر خاک کف پاش سرمهٔ دیدهٔ خاشاک سرائش افسر اسکندر بر دانشوران دشخوار رسید و ژرف نگهبان پایهٔ بلند پوشیده نماند از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانهٔ ناهنجار واقعهٔ شهادت اورنگ نشین بارگاه شکوه [illegible] شاهراه علم و یقین قطعه عالم و عامل و علامهٔ عصر عارف کامل و فیاض زمان آصف فلاطون زمن شیخ ابو الفضل وزیر خاقان هوش بای زمان زمانیان شد و تیغ قضا نگسار آن برگزیدهٔ انفس و آفاق گشت عالم در چشم جهانیان تیره نمود و قبای حیات در بر اهل معنی تنگ بیت شهنشاه جهان از وفاتش بذیرم شد سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون مفاوضات آن صدرنشین چارپالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر و دستور العمل مدارج کمال افتاده بود منکه عبد الصمد افضل محمد اسم در نظر والا دیدار آن ارسطوی سکندر نش ورای رابطهٔ همشیره زاده

امری دیگر ملحوظ گشته و ازین نیت که روی همت همایون بهر جا که آورد دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آید و
عنان عزیمت مبارک بهر جا که معطوف و منعطف شد فتح و نصرت بطریق استعجال اقبال نمود هرگاه که شیمه کریمه و سجیه مرضیه
با سایر عباد الله چنین باشد با آن سلطنت دستگاه که از عمده تائید یافتگان درگاه کبریای الهی اند و معهذا از روابط
آشنایی جانبین ضوابط محبت فیما بین متحقق و متمکن است و قرابت قریبه سابقه منضم بسببیت لاحقه شده باشد بر هوشمندان
حق شناس ظاهر است که یکی ازین روابط در التیام محبت لا کافیست فکیف اینهمه دواعی جمع شده باشند غیر از دوستی و یکجهتی
منظور نظر حق بین حقیقت آیین نخواهد بود سیما که میان این معانی موافقت موالات وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام
اوضاع جهان و جهانیان خواهد شد ایمایی که در وداد و موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل درین سخن
دران باب کردن ترجیح سخن کردن شست اما اغماض ازان و بی رنگ تطویل کلام ازین مقام نا ملائم پنداشته باین قطعه
که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نمود قطعه قیل ان الاله ذو ولد قیل ان الرسول قد کهنا ما نجا الله والرسول معا
من لسان الوری فکیف انا الحمد لله والمنة که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شعشعه نیر سلطنت سعادت
قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم موجب الملک والدین توامان ارتقای
مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری را دلیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی
همگنان را در مرضیات خویش راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جامع همم سلاطین عدالت انتما که صدرنشین اریکه عز و اعتلا اند
آنست که کافه خلائق و جمهور برایا که بدایع و ودایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده بلوازم عبادات الهی و مرام
معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابر آن همت در تنسیق و انتظام این ممالک وسیعه و فسیحه که مقر سرادقات چندین سلاطین
عالی مقدار و حکام ذوی الاقتدار بود سعی بلیغ و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی بود از سرانجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داد الکنیه و محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خیول سلاطین کشاکش
و لمعات سیوف خواقین فیروزی را بر پیرامون آن نگردیده بود و مساکن و مواطن اهل ایمان شده و کنائس و معابد اهل کفر و خذلان
مساجد طاعت و مشاعر عبادات ارباب ایقان گردید والمنة لله و تقدس که آنچنان که دل میخواست انتظام و التیام یافت
و حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت جمیع سرکشان و گردن فرازان از جنود هنود و غیرهم حلقه اطاعت بگوش هوش
اعتقاد کشیده و داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد و بانیر مصداق
احسن کما احسن الله الیک همگی توجه به تمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول
داشته حدائق امانی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات امطار فضل و امتنان

جاگیر داشته باشد ملاحظهٔ قرب جوار نموده ملتمس او باجابت مقرون شد در صوبهٔ مالوه جاگیر دادیم و نیز مرزبان
قندهار را بدرگاه والا طلبیده شقهٔ حرمت آئین یار که از قدیم داخل ممالک محروسه است بلا زمان بار بری تفویض یافت
که مبادا جنود توران آن سخن و در را از منسوبات ایران اندیشیده مقصد نمایند و نیز خلط عظیم میان ولایت آن والاشکوه و
ممالک محروسه واقع شود و نیز یکی از اوباش بدطینت کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ
مرزا ام و زمینداران آن ناحیه باو پیوستند هرچند عرایض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آوارهٔ دشت ادبار شد و آنجا
که پاس سخن ناگزیر همت والا است چون نخستین حرف صلح در میان آمد دل چنان میخواهد که صورت این ساخته چنان معنی گراید
که شایان بزرگ کردهای ایزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان والا و نیز که قاصد و نامه گزارش نماید صورت بندد
ازین چه بهتر و الا جائی مقرر باید نمود تا در آن قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود و بی میانجی غیری مقاصد دینی و
دنیوی و مطالب صوری و معنوی بمیان تنقیح و طراز تحقیق بر فراز پیدائی روشن گردد و چنان بسمع همایون رسید که
جمعی از نگس طینتان بودن بابا را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آئینی که مخالف مبانی دوستی باشد مذکور میکرده اند
حاشا امری که در خلوتسرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بنظر از تحقیق تقریر و تحریر نمود عمل بخلاف آن و با آنکه
آب هوا و شیر شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسید که بصوب دار الخلافت اگر نهضت فرمائیم تا زبان
ژاژخایان بسته آید و آنکه تحریر یافته بود که بنسبت شاهرخ مرزا همان غبار در خاطر است موجب تأمل شد که هرگاه
در بواطن قدسیهٔ فرمانروایان والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند غبار الفت و
همسران انطباع و استقرار پذیرد از سائر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص که مشار آن خردسالی و
نادانی باشد چرا از زلال عفو و صفح محو نگردد و او از خودکامی که مورد تقصیرات نسبت آن دودمان والا شده
بمکافات آن گرفته بادیهٔ غربت شد چون پناه باین جانب آورده نقوش تهمت از ناصیهٔ حال او ظهور داشت
درگذرانیده شد و آنکه ایمای رفته بود که التجا نمودن شاهرخ مرزا و فرزندان محمد حکیم مرزا باین آستان دولت
نشان از آثار محبت آن نقاوهٔ دودمان مجد و اعتلا است چگونه ورود این منتسبان خاص باین جانب آنچنان
تصور نموده آید و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامهٔ اتحاد شده بود آنرا از
نتائج حسن نیت آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت بود
که فرزند عزیز بموجب خردسالی خواهشی چند که نه در خور او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا غبار
ملال بر دامن محبت نشسته باشد و آنچه مقدار آن تفصیل رفته بود قاصد پیشتر از ورود و در اثنای راه

بآب فرو رفت مضمون معلوم نشد خاطر حق گزین را از سنوح این اکتساب سعف اشتت و روابط قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید
بدانگونه انتظام والتیام نیافته است که اگر بالفرض خبری مبنی بر غبار ملال بر دامن مصادقت نشیند فرزندان ابا بدران
حقیقی نازگونه مباشد خصوصاً با آن اولاد شگاه اگر با پدران مجازی نیز آنغنی لطف آید چه صورت است سعادتمند فرزندی
که رضاجوئی پدر وجهه همت و بوده در نگهبانی این رشته تکاپوی نماید همان جلائل عهود و شرائف مواثیق که بذریعهٔ ایلچیان کاردان
مرة بعد اخری ارتباط یافته در خاطر حق پسند ترسیم و منتقش است و در رسم اسلام آئین کرام از برای التقای ارکان دوستی و یکجهتی تمامه
حقیقت گزینان فتوت منش اختر عشیر آن وافی و کافی است آنکه مرقوم بود که بعضی یورشها با بدن احمد اتالیق موقوف
به منهج سویت حقیقت پرورکردن او و جهان گذران اسم شریف رسیده باشد که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد
نیکذاتی و آگاه دلی بود اگر مجمل قدسی رسیدی بسا اسرار مصادقت عوض موافقت از زبان ست گوی و معلوم آن والا گوهر
میشد هر اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن قوت بفعل آورند و هرگونه معاونتی که لازم نشاء دوستی است
و بخاطر عقیدت طراز رسد ابلاغ نمایند که دران مساعی مشکوره لوامع ظهور دهد الحمدلله که از عنوان جلوس اورنگ
فرمان روائی تا حال که سنه عاشره است از قرن ثانی و اوائل انکشاف صبح اقبال مبدأ ابتسام بهار اجلال است همگی نیت
حق اساس این نیازمند درگاه الهی آنست که اغراض خیر منظور نظر است همواره التیام و انتظام جهانیان کوشد و از میامن
این کردار سعادت پرتو ممالک وسیع هندوستان که بر چندین فرمانروایان والا شکوه انقسام یافته بود در حیطهٔ تصرف
و احاطهٔ اقتدار در آمده و طبقات انام که در جبال شامخه و قلاع حصینه و محال مشکله تارک استکبار و استجبار بر زمین
اطاعت نیاورده اند مخالفت پیشه بودند بمقتضای درستی نیت او اطاعت و ارادت مسلوک میدارند و طوائف
انام با یکدیگر با وجود تباین اصناع و تخالف اطوار روابط پیوند پدیدار شد چون سخنان والا و نیز از نتایج درستی نیت
و راستی گفتار و حسن اعمال را بیجا که شید تا گزیر برخی از نعم الهی بنمایش ایزد و ستایش داد در واداد تقدیم
رسانیده بزم یکجهتی را شادی آمودی گردانند پس بر مرآت ضمیر که انطباع پذیر اشراقات عالم قدس است
مخفی و محتجب نماند که در سنه لاکه ورود موکب والا بصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاد اگرچه تحسین نظر سیر و شکار بعدو
بود اما تسخیر ولایت دلگشای کشمیر که تا این زمان قدم سلاطین روزگار در آن زمین که در استحکام و استحصان سهیم و
عدیل ندارد و در نزهت و لطافت ضرب المثل نظارگیان سخنوار پسند است نرفته بود نیز مرکوز باطن بود که همواره
بیداوی حکام آن دیار بمسامع قدسیه میرسید تا بیدات سماوی بهادران نبرد کیش و غازیان شهامت
اندیش در اندک فرصتی آن ملک را در احاطهٔ تصرف در آوردند اگرچه حکام اینجا در جنگ و جدال تقصیر نکردند

اما چون نیت حق اساس محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح شده وخود هم دران سرزمین خجسته آیین که از عطیات مجدده
الهی بود شکر خدا بجا آوردیم نیز چون سیر شکارگاه کابل و گلگشت آن عشرت سرای نوش طبعی بود تا اقصای
کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده و نوادر آن نگارستان صنع الهی را بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت
پکلی و دمتور که از تصادم جبال و تراکم کریوه و مغاک بحدیست که افکار آسمانی سیر و اوهام بلند پیمای عبور از
انطرف با تلیه دشوار میدانند عبره بعرصه دلنشین کابل رسیده شد و نیز مکنون خاطر حق بین آن بود که حاکم ته را
که غربی مملکت وزافزون بر ساحل دریای شور ست برزیردستان آن مرزوبوم راه معدلت نمبیر و نخستین نصائح هوش
افزا نموده بشاهراه فرمانبرداری رهنمون گردد اگر از نا مساعد بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد آن ولایت را
که مملکتی است وسیع و ورگاه است آباد ان یکی از دادگران فرمان پذیر سپرده آید چون عقل صلاح اندیش و
دین و دوربین بگوش شنوا نداشت و داستان موعظت را افسانه انگاشته از باده خودکامی سرخوش بود
گسیخت لشکری شایسته بان ناحیت فرستادیم و تا قریب دو سال بهادران اخلاص منش و غازیان
شهامت پیوند در هرگونه فطرت و ترددات اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند
چون همگی نیت حق پذیر ما بر رفاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزمندی قرین حال فرخنده مال آن
گروه عقیدت منش گشت از انجا که آیین قدیم است که کار معامله ناشناسان کوتاه بین تباه گردد حاکم انجا
شکست بر شکست افتاد چون در نهاد او مایه سعادت بود بزینهار و پیمان اولیای دولت در آمد و تمامی
آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود بعد
از آنکه بخدمت مشرف شد از ناصیه حال و نقوش سعادتمندی فرا گرفته باز آن ملک که بجنگ
عظیم بدست آمده بود مکرمت باو فرمودیم و نیز از مطویات ضمیر صواب اندیش تنبیه و تادیب افغانان
دهوبی سیرت بهایم سریرت است که از مور و ملخ بیش بودند و در جبال حصینه سواد بجوبه و تیراه مساکن ساخته
همواره متعرض قوافل راه توران میشدند آنهم بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثری حلقه
اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند و گروهی از ان قطاع الطریق که بخار شقاوت و انحراف در دماغ انها
پیچیده بود پایمال پیلان کوه شکوه شدند و بسیاری بچنگال سطوت قهر الهی سپرده شده بقعر جهنم رفتند و نیز از
مکنونات بطون حقیقت مشحون اصلاح و اقلاع بلوچان بد نهاد بود که پیوسته در خروج و جاهای انحراف اطاعت
مانده بر بادیه پیمایان ایران راه میگرفتند و بغارت انتفا نام نهاده اکثری بندهای خدا را بی برگ و توشه میساختند

آنهم بدستور دل سینه نقش بست و هرگونه صورت دلپذیر که در سجنجل ضمیر مختفی بود خوشتر از آن بر منصه ظهور جلوه نما شد و از
برکات نیک نیتی ما آنکه رایات اقبال به پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت میزد بسعی مجاهدان
نصرت مند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیه خراج بر دوش کشیدند و از بدایع
سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعتبه خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین بر کشتن
آدمی و بدم بنیان بانی ملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت میماند و نیز
باهتمام مبارزان پیکار طلب بنات مشهور همچو نه گده و سایر ولایت سورت که جنوبیه بر ساحل دریای عمان است
در حوزه تصرف در آمد و نیز برهان الملک ادر نظام الملک که معظم ولایت دکن است و از حوادث روزگار پناه
باینجانب آورده بود ما دامیکه خبر معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید و رابعه لطف جلیله استمال فرموده تسخیر دکن
موقوف داشته بودیم چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایا رسید امرا و ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کار بسته برهان الملک را
حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود تاب باده مردم آزمائی نیاورده دم استقلال زد و از انجا
که بر مسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نمودن است در اندک زمانی از و و از فرزندان او اثری باقی نماند و نیز
سران ندیا یکی از منسوبان آن سلسله را بر داشته نخوت آرای شدند بتائیدات ایزدی عساکر ظفر طراز بسر کردگی غره ناصیه
اقبال قره باصره دولت اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد رخصت فرمودیم بسیاری از ممالک وسیع که هندوستان
دیگر است در حوزه تصرف آوردند و نیز برد از پایان حقیقت مند و را اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع و دیسه متصل بدریای
شور است تسخیر نمود و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبه خلافت در آمد چون تعداد انعامی ایزدی
داستانی دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه همین قدر بسنده نموده بر دیباچه اعلان می نگارد که چون معلانا
حسینی بملازمت استسعاد یافت آن نیک بی کار برداران اشغال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی
دارند در این اثنا چندی از هواداران گرگی سجت در عرصه دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد دم مخالفت مسارعت
زدند موکب اقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت برسم شکار بر آمده به مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن
مسموع شد با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم پیشتر از آنکه غازیان نصرت مند قطع کریوها نموده بآن ملک
در آیند بعضی از سعادتمندان حقیقت مند که بسبب صعوبت راه آن طوفان بی تمیز افتاده بود قابو یافته سر گروه آنها
آوردند و چون مواکب اجلال نزدیک شده بود و حید واپسان با عشقان بخران مهجور افتاده بر آن گلزمین فیض بخش استیلا
صوری و معنوی نمود فرستادن ایلچی در تعویق ماند چون آیات همایون مراجعت نمود در اثنای راه خبر واقعه معلانا

رسید که با بتلای امتلا درگذشت موجب مزید تأسف گشت بنابرآن بعضی سخنان محبت افزا بسلالة الاولیا العظام و خلاصة الاصفیاء الکرام خواجه اشرف که از قدیمان این دودمان والا است گفته فرستاده شد تا همه حقیقت حال را مشهود ضمیر انور گردانند و هم مبین روابط عهود و مواثیق که برسایل رسل و رسائل تخصیص یافته و دیگر و در صدد ازدیاد آثار محبت و یگانگی اند که پیوسته مژده های مسرت افزا حدیقه باطن را طراوت بخشند بعد بدیدن خان آن وزیر رفیع‌القدر که ازدیاد اتحاد مرقوم شد رابطه خلت و صفا و واسطه محبت و لا یعنی کلام مصادقت پیام مولانا التیام که در مطاوی قیمه کریمه نحاوی صحیفه شریفه عالی مرتبه معالی منقبت سلطنت ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه فارس مضمار شهامت جلالت مرتقی مدارج نصفت و عدالت نقاوه دودمان عز و علا عضاده خاندان مجد و علا مطرح اشعه بوارق الهی متجلی انوار سوارق آگاهی مشید ارکان شجاعت و حشمت موسس مبانی قبالت و عظمت مسندنشین محفل عز و اقبال صدرآرای بارگاه جاه و جلال الفائز من مبادی الفطرة بمعالی الهمم المختص بمبادی الفطور بجلائل النعم قطعه

گوهرافزای نگین و تیغ عبدالله خان ‌‌ آنکه نقش بر ده از آیینه امید زنگ
اشهب ورا بمیدان تهور کار شیر ‌‌ ادهم اورا بدریای وغا کام نهنگ

لازالت ارکان محبته مشیدة بالدوام و دعائم دولته بحسن الانتظام مندرج و مندمج بود و نسبت قرابت و محبت سابقه را تاکیدی و تشییدی و قواعد صداقت صمیمی را تمهیدی فرموده بود و بظهور پیوست موجب صفای خاطر و شمر انجلای هر و باطن شد مبانی یکجهتی و یگانگی استحکام پذیرفت قوائم دوستی یکبارگی انتظام گرفت بر مرآت ضمیر انور و خاطر ضیاگستر که از اشراقات عالم قدس الهامات معالم آن انطباع می پذیرد مخفی و محتجب نماند که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا حال که مبادی آن ثانی است بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تائیدات سماوی در خاطر حق پرست چنان جلوه نمایش داده که مقصود از سلطنت و فرمانروائی و ابهت و کشورگشائی تقدیم مراسم شبانی و اقدام بر لوازم پاسبانی است نه جمع مال و منال کردن و در حظوظ نفسانی و مستلذات جسمانی فرو رفتن لهذا طریقه سلوک و سلوک طریق این نیازمند درگاه الهی آنست که با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از مدارات و مواسات و مواطفت و مماسات امری دیگر ننموده و همواره خاطر در ترفیه احوال و آسودگی اوضاع عموم خلائق و جمهور انام مصروف است و عنان توجه باطن باین مقصد بلند و مطلب ارجمند معطوف حق جل و علا شاهد و کفی بالله شهیدا که تسخیر و تفتیح ممالک هندوستان که مساحان ربع مسکون و سیاحان کوه و هامون سواد اعظم و چهار دانگ عالم تشخیص کرده اند و از سه طرف بدریای محیط اتصال دارد بمقتضای هوا و هوس ننموده است بل پیش نهاد همت غیر از رعایت جمهور فان و حمایت مظلومان

امری دیگر مخطور گشته و ازین جهت که روی همت همایون بهر جا که آورد دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آید و
عنان عزیمت مبارک بهر جا که معطوف گشته فتح و نصرت بطریق استعجال اقبال نمود هرگاه که شیمهٔ کریمه و سجیهٔ حمیدهٔ ما
با سائر عباد الله چنین باشد با آن سلطنت دستگاه که از عمدهٔ تائید یافتگان درگاه کبریای الهی اند و معهذا از روابط
آشنائی جانبین و ضوابط محبت فیمابین متحقق و متمکن است و قرابت قریبه سابقه ضمیمه نسبت لاحقه شده باشد بر هوشمندان
حق شناس ظاهر است که یکی ازین روابط در التیام محبت لا کافیست فکیف اینهمه دواعی جمع شده باشند غیر از دوستی و یکجهتی
منظور نظر حق بین حقیقت آئین نخواهد بود بدیهیست که میان این معانی الفت و موالات وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام
اوضاع جهان و جهانیان خواهد شد ایمائی که در وداد و موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل دوربین سخن
دران باب کردن ترجیح سخن کردن است اما اغماض ازان و نیز رنگ تطویل کلام دران مقام ناملائم دیداشته باین قطعه
که از اجلهٔ اکابر دین منقول است اکتفا نمود قطعه قیل ان الاله ذو ولد قیل ان الرسول قد کهنا ما نجا الله و الرسول معا
من لسان الوری فکیف انا الحمد لله و المنة که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شعشعهٔ نیر سلطنت سعادت
قرین ما همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک و الدین توأمان ارتقای
مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روز افزون کما دل دیده ارباب دلیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی
همگی اراده در مرضیات خویش راسخ دم و ثابت قدم داراد و چون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صدرنشین اریکهٔ عز و اعتلا اند
آنست که کافهٔ خلائق و جمهور برایا که بدائع و ودائع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده بلوازم عبادات الهی و مرام
معاش خیر خواهی جهد بلیغ نمایند بنا بر آن همت در تنسیق و نظام این ممالک وسیعه و فسیحه که مقر سرادقات چندین سلاطین
عالی مقدار و حکام ذوی الاقتدار بوده سعی میمون و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی بود از سر انجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داد و اکثر امکنه و محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خیول سلاطین کشور کشا
و لمعات سیوف خواقین فتح پناه پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شده و کنائس و معابد اهل کفر و خذلان
مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب ایقان گردید و المنة لله و تقدس که آنچنان که دل میخواست انتظام و التیام یافت
و حسب المدعا سامان سر انجام پذیرفت جمیع سرکشان گردن فرازان از هنود و غیرهم حلقهٔ اطاعت بگوش هوش
اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت ماثر شدند و طوائف انام را با هم ارتباط و انضباط تمام دست داده و مانیز مصداق
احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بر تمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول
داشته حدائق امانی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان

تازه و سرسبز میداریم و پیش نهاد همت خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات فراغ کلی دست دهد
بیدرقهٔ عنایت الهی و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزائر دریای شور در آمده سر بشور انگیزی در آورده اند و دست
تعدی بزایران حرمین شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده جمعی کثیر ابنوه گشته سنگ راه زائر و تاجر شده اند خود
بتوفیق ایزدی متوجه شده آنراه را از خار وجود خس ناپاک سازد ولیکن چون شنیده شد که بعضی از امرای عراق نسبت
بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروه وثقای حسن عقیدت که باعث ارتقای شان بمراتب علیه بود
عدول نموده بعضی بی اندامیها کرده اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار که
بارقهٔ سعادت از ناصیهٔ حال ایشان روشن و لایحه شد از زایچهٔ طالع اقبال شان مبرهن است بدان جانب تعین فرمائیم
تا خاطر از معاضدت آنها جمع نشود بامری دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار
خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده اند قطع نظر ازانکه از شعار
سنت و جماعت انحراف ورزیده اند نظر بمحض انتساب خاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که تعارف
اسلاف منظور باشد علی الخصوص بوقت که مسموع شد که فرمانروای ایران علی قلی سلطان همدان را و علی را با تحف
هدایا بالتماس کمک مددروانه کرده اند بر همت عالی نهمت واجب لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و
خراسان منعطف شود بخاطر چنان میرسد که چون رابطهٔ محبت نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه از قدیم
الایام است و به تجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت و نقابت پناه میر قریش ضوابط داد
و قواعد اتحاد استحکام گرفته است ان زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و علا
گردد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف ارزانی دارند تا آن سرزمین
مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و بالمشافهه بوساطت قاصد و پیغام اساس محبت و
یگانگی مستحکم تر ساخته بعضی سخنان ولاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و شرح
خداشناسی و حق پرستی که بقدر استعداد بافاضت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور
مجلس انس سازد و از نفائس حقائق الهی و شرائف دقایق آگاهی که بر خاطر عاطر آن بهت دستگاه
پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید که خلاصهٔ زندگانی و زبدهٔ کامرانی صحبت اشباح انسانی و مواسات
اجسام روحانی است فکیف که این معنی درمیان دو برگزیدهٔ خدا و دو منظور درگاه کبریا متحقق شود و
هر آینه این معنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود و دران زمان که بعنایت خدا

این آرزو بوقوع آید چون همت منظوران الهی سرفراز گردیده‌ای بر تحصیل رضای ایزدی و تعالی نه استحصال نام و
تسلط بر افراد انام بنا بر آن مرکوز خاطر حق جو است امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد که در یکی که حق
شناسی و حق طلبی بیشتر باشد آن یکی نیز استرضای خاطر او را لازم دانسته در مقام کمال یکجهتی بوده از صلاح او
در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است در باره امداد و کمک حاکم
ایران و خراسان اسیحه صلاح با و شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه
فرزند شاهرخ میرزا رقمزده کلک محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد الحق که مشار الیه بواسطه
خردسالیها و خودپسندیها از یک نظم فطرتی و بد مصاحبی منشأ چندین امور نالایق گردیده بود که هر کدام
از اینها بانفراده مستدعی آن بود که کار او باین حد رسد چه ولا بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از لوازم ...
و مراسم عبودیت بسیار تساهل نمود و تا بآن عظمت دستگاه که قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما
و آن رفعت پناه واقع است از روی جلالت و رتبت طرف نسبت شنیده اند شد بی ادبانه پیش آمد با اتابک
بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نموده تنبیهی که نسبت با او واقع
شد از قسم الفای ربانی و الهام یزدانی بود و الحال چون از خواب غفلت بیدار و از مستی غرور هشیار شده
التجا و اعتصام بعروه وثقای عاطفت ما نمود غیر از اینکه بمقتضای تلطفات غیر متناهی تحشم امری دیگر ملحوظ نگردد
و قام اهمال از مراسم مودت و قرابت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات او اقدام اغماض نمایند جهت تشیید مبانی
محبت و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه و عمده محرمان کار آگاه حکیم همام الله
مخلص راست گفتار و مرید درست کردار است که از ابتدای طلوع دولت ملازم ما مقرب بوده و ما هیچ تجویز
نکرده بودیم که بهیچ سالی فرستادیم چون ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات ما بواسطه دیگری
بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه خواهد بود
و بجهت پرسش و تعزیه مغفرت پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت
انتساب میر صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار و اجله اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه
بعضی امور در تعویق تراخی افتاده بود در ینولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه او را فرستادیم و انموذجی از
تحف و هدایا بتحویل عمده الخواص محمد علی قلی خان بموجب تفصیل علیحده ارسال نموده ایم باید که بمقتضای
غرای تهادوا و تحابوا عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و رسائل و اتحاف تحف مسلوک باشد

الوهیت وگاهی نسبت دعوی نبوت بایشان نموده خود را در گرداب بلا فتنه موج خیز عناد زده رسوای خاص و عام
شدند و خاک ذلت و گرد خجالت بر فرق روزگار خود انداخته بدار البوار شتافتند فی الواقع ساحت قدسی
مساحت جناب کبریای الهی را با خس و خاشاک امکان چه نسبت است و سرا پرده عصمت نبوت را چه پیوند با عقال هوا
و هوس را چه مناسبت باعث تعجب میشود که در مجالس ارباب جهالت که از تاییدات یافتگان الهی اند امثال این مقدمات
بسبیل احتمال هم چرا انگیزند و سفیهان بی بصیرت گوش را برای چه اجازت استماع این مقدمات باشد حق تعالی شانه
که چون همگی همت مصروف بر تحصیل رضای الهی است از سخنان بیهوده ارباب نفاق غباری بر مشرب عیش
خاطر راه نمی یابد چه هرگاه حضرت احدیت تعالی از دست طعن کوته دستان کم بین خلاص نشده باشد جمهور
انبیا و رسل از سرزنش بیخردان بدآیین نجات نیافته باشند سایر بندهای خدا را از ان چه اندیشه و از
بدنامی چه ملاحظه الحمد لله والمنة که همیشه پیش دیده دانش و بینش فرموده خدا و پیغمبر بوده و در روزافزونی
بخت همایون ما گواه حال بس است الله تعالی همه ما را در مرضیات خود ثابت قدم و راسخ قدم دارد و چون
همگی همت سلاطین عدالت شعار آنست که در رضای خالق و آسودگی خلایق بوجهی سلوک نمایند که خلق
خدا از سیب ارباب شرارت امن بوده در لوازم عبادت الهی و مراسم معاش خیرخواهی خود فارغ البال
باشند بنابران محض از برای رفاهیت کافه رعایا و عامه برایا که بدایع ودایع الهی اند درین سال ها
در پاک کردن زمین هندوستان چندان کوشش بجا آورده که جاهای دشوار از چندین راجهای
فرمان روا و سرکشان ناسزا بدست آمد و همگی سرانجام آن بدانگونه که بایستی شد چنانچه بتخانهای
هندوان بدکیش خانقاه درویشان خدا اندیش گردید و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز
بلندی گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دل میخواست همچنان شد از روی خواهش سامان سرانجام
پذیرفت همه سرداران گردنکشان گردن بندگی بر میان جان بسته و گوشواره فرمان برداری در گوش
فروتنی کشیده بلشکر فیروزی اثر در آمدند و انبوهه مردم گوناگون را با هم پیوند دست داده ما نیز سر
نیاز بر زمین خاکساری و تارک امیدواری بدرگاه خداوندگاری نهاده بوستان آرزوی این مردم را
بسرچشمه داد و دهش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن بود که چون این کاره بار سامان
و سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در جزایر دریای شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند
سنگ راه دریا نوردان هشت کشور شده سپاه ازان حرمین شریفین زادهما الله شرفا از راه

بسیار میر سانند خود یورش نموده آن راه را ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود که اوباش قزلباش از جادهٔ عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خود بی ادبیها کرده اند بخاطر حق جوی میرسد که یکی از فرزندان کامگار را بدان جانب تعیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف ورزند رعایت خاندان نبوت بر ذمت ما لازم است علی الخصوص که حقوق اسلاف سابقه درمیان باشد تا خاطر ازین نگذر جمع نشود نهضت بجای دیگر نکنیم والحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف والی عراق انداخته بدفعات افواج فرستاده اند مسموع میشود که والی عراق سلطان علی قلی همدان را بعلی الجهت طلب کمک باین جانب فرستاده اند بخاطر چنان میرسد که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلای اعلام امداد و اعانت بوجه اتم و احسن نمائیم و در دل چنان میگذرد که چون آئین یگانگی و یکدلی با آن عالی خاندان سالهاست که هست تجدید مراسم محبت و لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت و نقابت پناه سعادت دستگاه میر قریش استحکام یافته است میخواهیم که چون پایتخت ایران رسیده شود آن عالی دودمان نیز از آنجا از راه دوستی آمده دران سرزمین بهرآئین دیدار گرامی شادکام سازند و از گفت و شنود دلاویز پرده کشای چهرهٔ یگانگی گردند امید که سخنان خدادانی و رازهای پنهانی که در دل ما جا گرفته یک یک گفته شود و آنچه از دوربینی و خداپرستی بدل آن عالی دودمان پرتو انداخته باشد شنیده آید خوشا فرخنده جائی که اینچنین دو برگزیدهٔ خدا فراهم آمده زبان از کشایند و سخنان دلنواز باهم بگویند و چون پیش ازین سرفرازکردهای خداخواهش برآوردن نام بلند و سرفرازی نمودن به بندهای دیگر نیست دل چنان میخواهد امید که ایشان نیز همچنین میخواسته باشند که در هر یکی که خداشناسی و خدااندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی او خواهد و در یکدلی و یکرویی او فروگذاشت نماید والحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده درباره امداد و کمک اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن حشمت دستگاه بعمل خواهد آمد دیگر آنچه از قضیهٔ شاهرخ مرزا نوشته اند بسیار خوب نوشته اند سخن اینست که از آنجا که خردسالیها و خودپسندیهای او بود و با اینهمه کوتاه بینی همنشینان بد نیز سزاوار چندین ناشایستگی شده بود که هر کدام از آنها باین پایه میرسانند چه از آن بی پرواییها که از بندگی ما کرده و چه از آن گستاخیها که با آن عالی دودمان نموده هر چند از دوستی و خویشی که با او دارند چشم پوشیده شود او را چه پایه آن بود که بی ادبانه پیش آید و چه از بداندیشیها که به پدر کلان بزرگوار خود نموده هر چه با و رسید از خدا رسید و بی گمان

ای جد خود

شایسته اینهمه آزار کیها بود اکنون چون شاهرخ میرزا از خواب پریشان بیدار شده و از سر گرانی مستی هشیار
گشته باینجانب رسیده است جز مهربانی نمودن و از کارهای او فراموشی کردن چیزی قبول نمیکند و امید از
دوستی و خویشی آن مع الاولاد و دودمان نیز چنان است که از گستاخی او چشم بپوشند و بجهت تشیید مبانی محبت و احکام
قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان دولتخواه عمده محرمان کار آگاه حکیم همام که مخلص است اعتقاد
و مرید درست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم و مصاحب مقرب بوده دوری او را بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم برسم
رسالت فرستادیم چون ملازمت او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بی واسطه دیگری بموقف عرض
رساند اگر در مجلس شریف ایشان بهمین اسلوب می باشد گویا مکالمه فیمابین بی واسطه خواهد بود و بجهت پرسش
واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندرخان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت انتساب صدر جهان اکرم
اعظم سادات کبار و اجله اتقیا را این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور در جزو تراخی افتاده بود
درین ولا برفاقت حکمت پناه مشارالیه فرستادیم و انموذجی از سوغات به تحویل عمدة الخواص خواجه محمد علی
بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم ترقب آنکه بمقتضای نیکخواهی عراقی نهاده و اجتناب و اهمال نموده همواره
از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشند دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن
حبیب عشقباز شهیر مرغان شوق و جنبش آمده گلزار خواهش گل گل شگفت اگرچه بحسب دعوی بازی بلبش نمایان
اما در معنی یاد از مواجید ارباب ذوق میدهد و بعد از اشتغال صوری این مستی پرنده چون بدیده خرده بین باز
می نگرد جز پرده بر چهره راز نیست بهمین بال و پر چشم امید باز نه امید که همواره بهمین آئین نامه پیغام خجسته
و شادکام میفرموده باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شادکام # ختم شد خط محبت والسلام # خطاب حضرت
شاهنشاهی شاه عباس تخت نشین کشور ایران ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل
جلاله و تقدس اسمائه و تشابه آیاته که اگر جمیع مفاخر عقول و سید اول مفهوم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم
آیند از عهده حرفی از آن کتاب یا پرتوی از آن آفتاب نتوانند برآمد اگرچه در دیده تحقیق جمیع ذرات مکونات
سرچشمه حمد ایزدی اند که از زبان بیزبانی برآمده تشنه لبان تفسیده بادیان تمنای بیدای حمد حقیقی را از زبان
و سیراب فیضان از نهر بی پایان بهتر که کمند اندیشه از کنگره جلال صمدیت که خانهای کیان آویخته است کوتاه
داشته و جلائل نعوت گروه قدسی شکوه حضرت انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة والسلام در آمده
حالات ثنا نا نایل تحلیلات که جمهور انام را از کریوه ضلالت و غوایت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند

برمنابر بیان ادا نموده و شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طایفهٔ مقدسهٔ اهلبیت که رازداران اسرار
کبریا و پرده کشایان سرایر انبیا اند بران افزوده از روز عزت استدعای رحمتی تازه باید کرد لیکن
چون بدیدهٔ انصاف ملاحظه میکند هر آینه مدارج این مظاهر کونی و الهی و معالی این مجامع انفسی
و آفاقی را که مستهلک در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند ظل مجامد کبریای خداوندی و پرتو
صفات علیای ایزدی میباید پیش شایسته است که از آن و آنچه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد
ستارفه ارباب دانش و بینش که موجب حکمت عملی انتظام سلسلهٔ امکانی بآن منوط است دیباچهٔ اظهار نهد
که هر آینه در صورت دوران گرم روان مسالک دین و سیراب لالان مناهل یقین را سوای جداول ظهور و بطون مشربها
همت قدسی اساس داشته اند باین دست آویز نیاز مستفیض و مستفیض سعادت خاص میگردد الله تعالی تقدیر
که بمشاهدهٔ صفوت نامهٔ گرامی که مصحوب یادگار سلطان حسین شاملو مرسل شده بود در اواسط ایام بهار و مناظر
اعتدال لیل و نهار اهتزاز بخش باطن مهر آگین شد و باد طرب آمیز شقایق و ریاحین دماغ روزگار پیچیده
بود که این گلدستهٔ محبت و ولا نکهت ستان مشام یگانگی گشت و آنچه در توقف تسطیر مثاثیل خلت و وداد
رقم پذیر کلک محبت شده بود بغایت در موقع خود جلوهٔ استحسان و ادنی الواقع روابط معنوی چنان
اقتضا میکرد که اینهمه دیر نکشد لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات
قوم با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این مرز و بوم که مساحان جداول آسمانی چهار دانگ
هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود و در مدت مدید این سواد اعظم با همه وسعت و فسحت که در میان
چندین آیات خودرای و فرمان روایان آرای انقسام یافته بود و هم واره سر بسر تمرد و تجبر بوده
باعث تفرقهٔ خاطر میشد بنیروی توفیقات آسمانی به تسخیر اولیای دولت قاهره در آمده و از
کمر کوه هند و کوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمانروایان
زبردست و راجها و رایان بدست و افغانان کوه نشین و کوتاه بین و بلوچان بادیه پیمای
بادیه گزین و سایر قلعه نشینان و زمینداران شمولاً و استقلالاً در طوق طاعت و انقیاد در آمده
و در التیام صدور و ایتلاف قلوب طبقات انام شرایف مساعی مبذول داشته شده
و به میامن توفیقات غیبی آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین می تافت بر وجه اتم ظهور رسانید
و اکنون که صوبهٔ پنجاب مستقر رایات منصور شد مکنون خاطر حقیقت مناطش بود

که یکی از طرز دانان بساط عزت وا نه شود و درین اثنا مهمی چند سانح اعظم آنها استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه
ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی تغلب و تسلط اوباش بود با وجود غایت استحکام انسداد طرق و ارتفاع جبال و
تراکم اشجار و فور کریوه و مغاک که مجموع مواکب و ایام ارتکاب مصاعب از انجا صعبت تواند بود باستیثاق عروه
وثقی توفیقات الهی استمداد ارواح طیبه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باین شگرف حکم بمرور عساکر جاهیه
فرموده شد چند هزار خاراتراش چالاک بست منزل بمنزل پیش میرفتند و در قلع احجار و قطع اشجار ید طولی نموده در
تفسیح و توسیع طرق و مسالک میکوشیدند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد و عموم رعایا از آلودگی معدلت
استقلال نمودند چون آن عشرت آباد که ممدوح جمیع نظارگیان حسن پسند است از عنایات مجدده الهی بوجه نحو
نیز در ان گلزمین رسید سجدات شکر بروزگار بجا آورده تا بکوهستان تبت تسخیر کرده از راه ولایت پکلی و منتهی
کراهی است و در نهایت صعوبت عبور نموده عرصه کابل و غزنین مخیم سرادقات عساکر اقبال شد و بتنبیه
افغانان سباع سیرت قطاع سیرت که در ولایت سواد بجور و تیراه و بنگش و ننگنهار متوطن اند تعرض میرودند و تادیب
بلوچان بدنهاد و دیگر صحرانشینان بهائم طبیعت ثعالب خدیعت که بخار راه مسافران ایران میشدند بنیه
بطریق استطراد و روی داد و اصل در توقف آنکه بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله برهانه
عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بمقتضای بجا آنی در وقوع یافت مولانا که ایلچی خجسته پیغام
رسید معلوم شد که آن اختلال روی در کمی نهاد و هر آینه از استماع این خبر خاطر نگران و با اطمینان آورده و
در باطن حقیقت تاسیس یست که در تیوقت تخصص بسید شایان آیین حمیت و فتوت نباشد درین هنگام چنان پرتو
بظهور رسد که هر گونه کمک و امداد مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون مهم قندهار در میان بود و میرزایان آنجا در
لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالی تکاسل و تقاعد مینمودند و در مواقع حوادث و مکاره که محل
استطلاع عیار جوهر وفاق است قطعا آثار یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده اند و نیز مآمن ما که موطن
صاحبان ناز و نعیم است توسل شایسته بتقدیم میرسانیدند محظور حواشی باطن بود که اولا قندهار را از ایشان
خود بسپاریم و میرزایان اگر نثار دولت روز افزون داشته باشند و از ماجرای سوالف ایام نادم گشته باشند
و خدمت آن صدرنشین نقاوه طیبین و طاهرین را ملتزم شوند درینصورت افواج قاهره با ایشان متفق
بوده هر گونه امدادی که مرکوز خاطر آن قرة العین باشد بجا آورند لیکن چون میرزایان از منتسبان خاندان
قدسی بودند بی آنکه استفسار شود و فرستادن فوج منصوره در نظر عوام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط

ازین اراده منصرف گشت و درین اثنا رستم میرزا ورود سعادت نمود و صوبهٔ ملتان که بچندین مرتبه زیاده
از قندهار بود باو اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا مشمول عواطف روز افزون شد و والدهٔ پسر کلان خود را
اینجا فرستاده عزیمت آمدن او بعد از آمدن او و عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت
باسانی خواهد نمود و چون آیین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب
علی الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان هرگز اختلاف مذاهب فرق
مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عباد الله دانسته در انتظام احوال عموم خلائق کوشش
نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای طلیعت عظمی است مرة بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته در زمانی
که ممالک پنجاب مخیم عساکر عز و جلال گشت مکرر عازم جازم شده بودیم که انتهاض الویه عالیه بجانب ماوراء النهر
که ملک موروثی است اتفاق افتد تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت قاهره درآید و هم معاونت خاندان
نبوت بطرز دلخواه سمت ظهور یابد درین ولا ایالت و توالی نهضت پناه و شوکت دستگاه عبدالله خان
والی توران مکاتبات محبت طراز که مذکر قرابت سابق و ممهد محبت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان
فرستاده محرک سلسلهٔ صلح و صلاح و موسس مبانی وداد و وفاق شد چون جنگ زدن با کسی که در صلح زند در
ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشه باز آورده شد
و غریب آنکه هنوز از موارد صوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تمام گردد شنوده نشد
و قرار داد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد انکشاف صریح نیافته باید امول آنکه خاطر مهر گزین ما را
هرگونه مطلب و مقصد خود دانسته و طریق و آیین مراسلات مسلوک داشته حقائق احوال نویسید ایلای
نمایند و امروز که ایران زمین از دانایان کاردیده و عاقبت بین بسیار کم شده است آن نقاوهٔ اصلاب
کرام را در انتظام ملک و التیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی
بکار باید برد و بتسویلات ارباب غرض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نباید ساخت و بردباری
و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی شیمهٔ کریمهٔ خود نموده پایهٔ
اخلاص ایشان را ورزیده و اصحاب نفاق را بنور مهربانی زنگ زدای ظلمت باید شد و در قتل
آدمی و هدم بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید که بسا دوستان جانی بتحلیهٔ ساز
دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونابهٔ خجل نوشیده اند و بسا

دشمنان دوست‌نما که لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند و هر آینه ضمایر
این مردم توجه موفور مبذول باید داشت و دولت مستعار آن نشأ رفاهیت را مرضیات خدا معاون و معاون
باید گردانید و طبقات خلایق را که بدایع و ودایع خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تألیف
قلوب کوشش باید فرمود و رحمت عامهٔ الهی شامل حال جمیع ملل و نحل دانسته بسعی هر چه تمامتر
خود را بگلشن همیشه بهار صلح کل در آورده همواره نصب العین مطالعهٔ کتب دولت افزای خود باید
داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض گشوده پرورش مینماید
پس بر ذمت همت والای سلاطین که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند
که دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشأهٔ ظاهری و پاسبانی جمهور عالم آورده است که
نگاهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کار دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و
دانسته خطا نگزیند در کار دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه تساهل نماید پس حال هر طائفه از
دو شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست دران صورت خود مسترشدان انصاف پسند را جز تبعیت گزیر
نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی و خطائی رفته است بیچاره بیماری نادانی است محل ترحم و
شفقت است نه جای شورش و سرزنش و در فراخی حوصله و در اهتمام باید نمود که بیامن آن وسعت صورت
معنی و وسعت عمر و دولت پرده کشا است از نتایج این شیمهٔ کریمه و دولت افزا است که در هنگام کم فرصتی
و استیلای قوت غضبی دوستان باشتباه دشمنان پامال نشوند و دشمنان دوست‌نما از روی مکر و فریب نمانند و
در پاس قول خود بر سند سعی باید نشست که ستون بنیان فرمانروائی است تحمل و بردباری را مصاحب
دائمی خود گردانید که اساس دولت پایدار در ضمن این منظومیت و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند که [illegible]
بود که یکی از مختصان حریم عزت را مصحوب یادگار سلطان شاملو فرستاده شود تا اوضاع ایران
از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند درین اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شورپختان بغی و طغیان
ورزیده و با جریده با معدودی چند از ملازمان رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید
با ستارهٔ طلوع اقبال خود بطریق یلغار بآن ناحیت روان شدیم و هنوز رایات منصوره بکشمیر نرسیده بود
که بهادران نصرت منش که بحسب ضرورت همراه این فرقهٔ باغیه گردیده بودند قابو یافته سران [illegible]
فساد را بدرگاه والا آوردند چون این ممالک بیامن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان گشت

بازمعاودت فرموده بدار الملک لاهور نزول اجلال شده درین هنگام حاکم سیوستان و تهته و نواحی سند که سر راه ایران است بالشکر نصرت قرین از بخت برگشتگی در پیکار بود و راه عراق مسدود شده و فرستادن ایلچی در توقف افتاد اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و تهته در سلک ممالک محروسه آمد و مرزا جانی بیگ حاکم آنجا با ستان بوسی استسعاد یافت چون نقوش ندامت گذشته و حروف عقیدت آینده از لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ عظیم گرفته را بازبا و مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نیز دیگر این بار از سابق پدید آمد مشار الیه را رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص معتمد خاص ضیاء الملک را فرستادیم و چندی از مقتضیات محبت اساس کلمات خیریت اقتباس بزبان او تفویض یافت که در وقت صحبت سرای خلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران را از قرار واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوغات این دیار بتحویل خواجه ابوناصر فرستاده شد بتفصیل علیحده بگذراند هرچه آنکه این دولتخانه را خانه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک نمایند و ارسال رسل و رسائل را که ملاقات روحانی و مجالست معنویست همواره شمائل یکجهتی و یگانگی شمارند حق سبحانه و تعالی آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و ارتضا و خلاصهٔ دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره مکائد آخرالزمان محفوظ و مصئون داشته بتائیدات غیب الغیب مؤید و مستفید داراد

**نامه حضرت شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر**

ایزد جهان آرای را ستائش و آفرین که نزهتگاه عالم را بفروغ آگاهی مردم پذیرای نور گردانیده و این شگرف انجمن را بلوامع الهی فرمانروایان والا شکوه آسودگی کرامت فرموده آیین آگاه دلان بیدار بخت آن تواند بود که شناسای همین بخشش‌های خدا اند بجز نیایش بدرگاه دادار بیهمال نخواهند و بگزیدگی اندیشه و سنجیدگی کردار سپاس گزاری را اساس نهند و سرآمد کارهای شایسته آنکه چراغ قدر دانی افروخته باندازهٔ آن دوستی و خیرسگالی بجا آورند بنابر آن چشمداشت از آن نقاوهٔ دودمان عز و علا و عصارهٔ خاندان مجد و اعتلا آنست که نظر بر وفور عنایت ایزدی که درباره این نیازمند عتبه کبریاست و سلاطین روزگار و اورنگ نشینان جهانداری سلسله جنبان مصادقت و یکجهتی و یگانگی شده‌اند بارسال رسل و رسائل بهجت پیرای خاطر مقدس میگردند آن گوهر اکلیل سعادت با وجود چندین وسائط بشیر از چهره طریق مراسلت کشاده چهره آرای خوب کرداری شوند خصوصا که گلستان همیشه بهار کشمیر در حوزه تصرف اولیای دولت قاهره درآمده و قرب مسافت دست داده باشد راه صفوتکدهٔ محبت و یگانگی کشوده از نفائس هندوستان که مجمع هفت اقلیم است هرچه خواهش باشد بی‌حجابانه استدعا نمایند و ما را استظهار ...

قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طریق بغی بیهوده بودند و باعث تفرقهٔ خاطر عباد الله گشته بنابران
بجهت دفع و رفع فتنهٔ باغیه و تخلیص عجزه و فقرا از مکاید اشرار متوجه صوبهٔ ممالک پنجاب و کابل شده بودیم بتایید
خدا و توفیقات واحد مطلق با عساکر بسیار و اقبال بیشمار تا کابل سیر واقع شده و روزی چند کابل مخیم سرادقات
عز و جلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان باحسن طرق کرده شد و هر کس که بخبث باطن و کج
سیرت خود خیال فتنه کرده بود بحکم عدم رفت مجدداً بمقتضای مراحم ذاتیه و مراسم جبلیه عفو جرایم محمد حکیم میرزا
نموده کابل را باو عنایت فرمودیم بشرطیکه در احیاء مراسم شریعت غرا مساعی جمیله نماید و در ترفیه احوال
عباد الله نهایت جد و جهد بجا آورد و از اینجا مراجعت فرموده دار الخلافة العالیه مستقر رایات ظفر آیات
شد و بواسطهٔ کدورت و شناعت این طایفهٔ باغیه در سال مذکور از امسال خیرات مبرات جریان نیست داد
امید که من بعد تقاضای آن بعمل نشود و دیگر مصحوب شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و حکیم الملک چند احد اسوای
مبلغی که طومار مرقوم شده بود که بشرفای عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شریفه دیگری بمشارکت
احدی بالسر و الکتمان سازند باید که تفصیل این مبلغ بکیفیتی که مشار الیهم رسانیده باشند بمهر شرفا و قضات
نویسانیده فرستند که بلاحظه آورده شود چون حکم شده بود که بعضی از اشیای غریبه و نفیسه که در نظر آید و بمبلغ
وفا نکند بعضی مبلغ معهود را صرف آن کرده ابتیاع خواهند نمود بنابران تعین مبلغ نشده دیگر چنان بمسامع علیه
رسید که بعضی اشرار فجار به نسبت فضائل مآب کمالات اکتساب شیخ معین الدین هاشمی شیرازی بمقتضای بغض و
عداوت و حسد تهمتی کرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه شده بودند و در آن اثنا رفع او نموده بودند که در رساله
که بنام او ساخته فرستاده بود بعضی سخنان که موافق شریعت طاهر نبوده مندرج بود مخفی و محتجب نباشد که
آن محض افترا و بهتان عین کذب و طغیان بود نعوذ بالله من شرور انفسهم اصلاً و قطعاً از مشار الیه امری و حرفی
که مخالف معقول و منقول بوده باشد بسمع اشرف اقدس نرسیده و از آن باز که بعتبه بوسی مشرف شده غیر از
صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم امری دیگر معلوم خاطر اقدس نشده باید که
آن شرذمهٔ فجره و حسدهٔ مرده را تنبیه و تادیب نمایند و مشار الیه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد نجات
بخشند و عجب از بعضی ناقصان که امثال این افتراهای صریح که مردم ابله و صبیان تصدیق نمایند اصغا
نموده در صدد آزار این نوع مردم شوند باید که امثال این نوع مردم را از آن مملکت بیرون و دره راه
ندهند و خاطر اشرف ما را متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته در آن بقعهٔ قدسیه با دعیهٔ مأثوره

اشتغال مودت تا هنگام ملاقات حقایق احوال و سوانح ایام را منوشته باشند که هر آینه مزید توجه عالی خواهد

والسلام مفاوضهٔ حضرت شاهنشاهی بپادشاهان فرنگ پیش از این که بارگاه پادشاه حقیقی که
مملکتش مصون از صدمهٔ زوال است و سلطنتش مامون از نطمهٔ انتقال و فضای بدیع تمامی زمین و آسمان گوشهٔ است
از اقطاع ابداع او و بدایع بیدای لامکان قطعهٔ ایست از جهان اختراع او مدبری که انتظام عالم نظام بنی آدم بدست
عقل بادشاهان عدالت پیشه و بامردی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته مقتدری که برابطه
و ضابطهٔ مودت سلطنت ائتلاف و التیام و دبدبهٔ امتزاج و استئناس افراد کائنات انواع کونات اندوخته و درود
نامحدود و هدیه بارگاه ارواح طیبهٔ معاشر انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام که سالکان صوب حق و هادیان اصلح سبل
اند عموماً و خصوصاً باد و بعد بر ضمائر ارباب بصائر که مقتبس از انوار ولایت متجلی بشعشعهٔ حکمت و درایت اند مخفی و
محتجب نیست که درین عالم ناسوت که مرات عالم لاهوت است هیچ چیزی بر محبت فائق نیست و هیچ امری چون
مودت لائق نی چه اصلاح عالم و نظام کون را بر تودد و تألف نهاده اند در هر قلبی که آفتاب محبت پرتو انداز
جهان جان و عالم روح روان از ظلمت بشری بپرداز و قلیف قتی که در طبقهٔ سلاطین که صلاح این طایفه صلاح
عالم و عالمیان است متحقق شود بناءً علیه همگی همت عالی نهمت بآن مصروفست که روابط محبت و وداد و ضوابط ارتباط
و اتحاد میان عباد الله موکد و مشید باشد سیما در طایفهٔ علیهٔ ملوک که بمزید عنایات الهی شرف اختصاص دارند
خصوصاً آن سلطنت مآب خلافت قباب که بتجلیات معنوی محی مراسم عیسوی الغنی عن التعریف والتوصیف که
تفوق نسبت همسایگی متحقق است رعایت حقوق تواتر محبت آن عمدهٔ سلاطین نامدار متحقق و موکد و از اشرف
مقتضیات محبت جانی و اکمل موجبات مودت روحانی تألف صوری تا انس ظاهریست چون بواسطهٔ موانع عظمی و
بواعث و قوایع کبری احراز مشاهدهٔ جسمانی در پردهٔ توقف میماند امریکه خلف آن شرف تواند شد ارسال رسل و
رسائل است که ارباب فطنت و ذکا آنرا قائم مقام مکالمه و نامناسب محاوره میدانند امید که علی التواتر و التوالی ابواب
رسل و رسائل از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطائف آمال از طرفین مشروح گردد بر ضمیر منیر واضح
خواهد بود که باتفاق جمیع ارباب ملل و نحل و اصحاب دین و دول نشاتین دینی و دنیوی عالم صوری و معنوی
مشخص و متعین و مدلل و مبرهن است که نشاء صوری دنیوی در برابر نشاء معنوی اخروی چه قدر تفاوت دارد
و عقلای روزگار و کبرائی هر دیار در تکمیل این حالت فانیهٔ ظاهره چه قدر مساعی جمیله و دواعی جلیله
باقدام میرسانند و خلاصهٔ اعمار و زبدهٔ اوقات را در استحصال مقاصد صوریه بچه طریق صرف میسازند و

مستلذات سریع الزوال و مشتهیات قریب الانتقال چگونه مضمحل و مستهلک اند بحمد الله تعالی ما را محض عنایت ازلی و هدایت لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری در طلب خود کرامت فرموده باشد بآنکه ممالک این اقلیم عالی مقدار را در حوزهٔ تصرف ما در آورده و بمقتضای عقل در انتظام والتیام این ممالک بر نحجی که جمیع رعایا و کافهٔ برایا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی باید نمود و توجه برین باید داشت اما الحمد لله که استرضای خدا و شوق ما هو الحق سر همه مطالب فاتحهٔ همه مآرب است چون اکثر ابنای روزگار اسیر ربقهٔ تقلیداند هر که طریقهٔ آبا و اجداد و اقارب معارف مشاهده مینمایند بی آنکه تامل در دلائل و براهین نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار میکنند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محروم میمانند بنا بر آن در اوقات طیبه با دانایان جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیه هر کدام مستفید و مستفیض میشویم چون تباین السنه و تغایر لغات در میان است لائق آنکه یار سال این طور کسی که آن مطالب عالیه با حسن عبارت خاطر نشان کند مسرور سازند و بسمع همایون رسید که کتب سماوی مثل توریت و انجیل و زبور بزبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام و فائدهٔ آن تام باشد در آن ولایت بوده باشد فرستند درینولا بجهت تاکید مراسم وداد و تشیید مبانی اتحاد سیادت مآب فضائل اکتساب صادق العقیدت و الاخلاص سید مظفر را که بمزید التفات و عنایت سرفراز و مخصوص بوده فرستادیم سخنی چند بالمشافهه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات و مراسلات را مفتوح دارند والسلام علی من اتبع الهدی در شهر ربیع الاول سنه ٩٩٠ نهصد و نود نگاشته شد

## نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت والا نژاد شاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر

فرزند ارجمند بهره‌ور دار سعادتمند قرهٔ باصرهٔ دولت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ عظمت و اجلال درة التاج فرخی و فیروزمندی و واسطة العقد سعادتمندی و حق پسندی صاحب السداد والرشاد شاهزاده مراد بعواطف روز افزون شاهنشاهی و مراحم از حد بیرون ظل الهی اختصاص یافته بدانند شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصهٔ دلگشای کشمیر خاطر خواه بانجام رسید و مخالفان دولت قاهره بجزای خود رسیدند و آن گلستان همیشه بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شد که از آغاز آن و رنگ آرائی هستی عنفوان تخت نشینی و معدلت پژوهی ما هوشمندان آگاه دل اند که

مکرر فرمودیم همینکه سهیل یمانی طلوع نماید آن کم اصل آسایش داده خواهد شد مادر او چون از الوسیان است
در اصل خطائی رفته است که چنین نابایستگیها سر میزند نزدیک آمدن این ستاره اقبال بعضی ترکمانان
حقیقت کیش که هم ازان گروه بودند و پیش آن مخذول از بار گران سر کل مغز او نجات دادند از عطیات
الهی آنکه چنان بر زبان داده بودیم که از آغاز فساد تا انجام عدم رفتن او کمتر از دو ماه و زیاده از چهل روز نخواهد
کشید چون اهل محاسبه حساب کردند پنجاه و یک روز مدت فتنه او کشید چه در دوازدهم مرداد الهی سنه شصت و هفت روز
آغاز بدولتی او بود و در سی ویکم شهریور زمان فرو رفتن او بهاویه نیستی است چون کشمیر مستقر رایات دولت
گشت آغاز اشتداد زمستان بود قریب یکماه برای آسودگی رعایای آن دیار توقف واقع شد درین اثنا
بر زبان الهام ترجمان میگذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون عساکر گردون
مآثر از پنگلی بگذرد در آن وقت برف بارد تا هندوستانیان که داخل عسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده اند
محظوظ و مسرور گردند و هم آسیبی از کثرت برودت بآن گرم سیریان نرسد چه گذشت پنگلی جائی است که هم رو
بکشمیر دارد و هم جانب هندوستان بنازم لطف پروردگار خود را که چگونه عنایتها میکند همانزمان که با دولت
که بعد از یکماه ازین سخن از پنگلی گذشته بودیم که در اثنا راه برف باریدن گرفت و در آن روز دو سه دفعه برف بارید
و سر مینائی اهل غربت شده مراسم سپاس خدا را چگونه توانم ادا کرد و بعد از مشاهده این الطاف الهی ببدرقه اقبال
ایزدی نوزدهم دی ماه الهی بلاهور نزول اجلال واقع شد چون مهمات آنجا بعنایت الهی انجام یافته بخاطر اقدس
چنان میرسد که چون کافه خلائق هندوستان که خوگرده دیدار نوربخش ما بوده مدتی است که محروم اند برای خرسندی
آنها پیشتر از نوروز عالم افروز که دو ماه و چیزی زیاده بود بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر
الهام پرور چنان میرسد که بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشه ممالک کشا از مکمن بطون بمنصه ظهور آید که لشکر این
عظمی بجا آورده مسرت برای خاطر گردد **منشور حضرت شاهنشاهی بخانخانان سپه سالار**
**ولد محمد بیرم خان در واقعه راجه بیربر** باعتقاد خلافت فرمانروائی اعتماد سلطنت کشورکشائی
فضل خاتم شجاعت و بختیاری آب گوهر حقیقت مجاهبنیاری سیف مسلول بازوی شاهنشاهی فتح مقفول
معرکه دشمن کاهی طراز آستین ابهت و اجلال گوهر سریر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفه خداوند مجمع اطوار
خداوانی و هواخواهی مقدمة الجیش معارک جهان ستانی تقدمة الجیش محافل کام بخشی و کامرانی
مونس و صدرنشین حضور محرم خاص الخاص سرائر سرور رفیق طریق دار الملک دانائی

حریف رحیق بیت المعمور دلگشای خلوت الصدق اعاظم و اعالی واسطه العقد مفاخر و معالی مطرح انظار
عنایت مورد اعطاف قدسی سرایت قدوهٔ خواقین بلند مکان عمدهٔ مریدان سعادت نشان یار وفادار
فرزند برخوردار مبارز الدین خان خانخانان سپه سالار مشمول شرایف عواطف سلطانی و وفور جلایل مراحم
جهانبانی عز افتخار و شرافت استظهار یافته بدانند که درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که اسباب
خرمی آماده و ابواب بهجت گشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش میرسید بحسب تقدیر چشم
زخمی بلشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد بجوره تعین شده بود رسید با وجود آنکه تمام ولایت کوره
در حوزهٔ تصرف اولیای دولت در آمده بود افاغنه ملاعنه که در خلال جبال مختفی و متواری بودند و روی
لشکر بی ملاحظهٔ حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخذولان را بقتل و نهب رسانیده متوجه ستان میشوند
چون امری از پردهٔ غیب ظاهر شدنی بود زمام اختیار از دست اتابان لشکر رفته در شعاب صعاب بیوقت
گران بار روان میشوند و توزک از انتظام می افتد و از اطراف کمال آن نا عاقبت اندیشان قدری دست و پا از
[illegible] میکنند مردم سراسیمه شده راه رهست از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتد درین اثنا عمدهٔ جوانان زنده
مصاحبان جم مسار صاحب خطاب متعالی عنوان مثال همتایی نقاوهٔ مقربان درگاه خلاصهٔ دودمان هواخواهی
انجمن آرای حریم بادشاهی باریک بین حقایق آگاهی همدم دلگشای مجلس خاص محرم خلوت سرای وفا و اخلاص
رنگ آمیز رموز عشق و محبت تخلص حدائق خلوص صدق و عقیدت طالب بیقرار راه حقیقت جلبی حق جو
عاشق اطوار حق گزاری حق گویی نقشبند طراز معنی آفرینی نکته بند بساط همزبانی و همنشینی دقیقه یاب اسرار
سلطانی رمزشناس عالم مزاجدانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای آیینه ضمیر آسمان پیوند سر حلقهٔ دائرهٔ محبت با
نکته سازان سر دفتر انجمن سخن پردازان جلیس مجلس انس امین خلوت قدس مصاحب دانشور راجه بیربر که خود را در
در باخته بود و پیش از فدا شدن در راه اخلاص فدا ساخته با وجود تعلق دنیوی کمال بی تعلقی داشت و با کر فنا
ظاهری سراسر تمام آزادگی میگذاشت ناگهان ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بربست و قالب
عنصری او در هم شکست و سلوک براهیکه همه را ناگزیر است اختیار نمود و بجلباب اختفا و نقاب عدم مختفی و محتجب گردید ازین
واقعهٔ جان فرسای حادثهٔ اندوه افزای عیش محفل سپهر مشاکل منغص و مکدر شد و خاطر دریا مقاطر غبار آلود
گردید اگرچه معراج گرم روان شاهراه وفا و وفاق آنست که در کار قبله گاه خود جان نثاری و جان سپاری نمایند
لیکن چشمداشت آن بود که در خدمات بلند و ترددات ارجمند آن معنی بظهور رسد از خدا و این حقیقت مصیبت

اتفاقی ملالت تمام وی و ادا اقسام حزن و اندوه پیرامون خاطر مقدس گشت افسوس هزار افسوس که باده این
خمخانه دردآلود است و نبات این شکرستان بلاهل اندود عالم سرابیست تشنه فریب و منزلیست پر فراز و نشیب
این بزم را در پی خمار ست و عاقبت این سودا را درسر بخاری بواسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی مردم بیگانه باشد
نگذاشت که خود متوجه شده نقش ورا بچشم صورت می دیدیم و آن عطوفت و مهربانی ها که با را بوده ظاهر می نمودیم
تا ارباب ظاهر را حالت عنایت و التفات ما ظاهر میشد که تا کسی که در راه ما با خلاص و عقیدت رفته ما او را چه قدر
میخواهیم اگرچه بدیدهٔ بصیرت این منظور شده خاطر نشان ارباب معنی شده است اما چون بعوام کار داریم این
گره در دل ماند بیت کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست ❊ کدام دیده کزین حادثه جگرگون نیست ❊
این تودهٔ خاک گذشتنی وگذاشتنی است و این تیره مغاک پرکردنی و انباشتنی پیوند همه بریدنی و خونبها همه
کشیدنی اگرچه همیشه خیال آن مسافر راه عدم در پیش نظر و الا حاضر است و بدایع شمائل آن مجاور عالم قدم
بحضور اقدس ظاهر واز شکستن کالبد خاکی و نهان شدن شخص سیمابی معلوم که در نظر دوربین خرد حقیقت گزین
چه تفاوت خواهد بود اما نظر بعالم بشریت که اقتضای ترکیب عناصر و موالید ست از جدائی ظاهر آن
عدیم المثال آثار تألم و تحسر عظیم در شهرستان باطن راه یافته که عبارت در تعبیر و تقریر آن حال کوتاه است
و اشارت نیز بمقصد کوتاهی عذر خواه لیکن بدیدهٔ سیرت باصره بصیرت مشهود است که آنچه در کتم عدم موجود
می آید و از ملا وجود باز بعدم میرود بارادهٔ متکفل نظام کل است خموشیدن از خروشیدن بهتر است و آرمیدن
از جوشیدن مستحسن بغیر از رضا بقضای الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلک قویم و منهج مستقیم نیست باید کان رکن
السلطنت نیز راه مصابرت پیش گرفته از ارادهٔ خود گذشته بارادهٔ الهی سازد و بقیهٔ انفاس نفیسه صرف
مرضیات واجب تعالی نماید و لمحهٔ بی فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی نباشد خود میدانند جمعی که از قید تقلید نجات
یافته بسر منزل تحقیق پی می برند در هر زمانی کمیاب و عزیز الوجود اند فرصت وقت انکه باداى وظایف
شکر این عطیهٔ عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهرهٔ وافی وارد اشتغال نموده وجود با وجود را غنیمت
کبری شمرد و خیال کند که در آنزمان که آن پیشرو قافلهٔ فنا محمل اقامت ازین سرای عنا بر بندد آن
یار وفادار قدوهٔ محرمان راز بوده است و او را در آن وقت از جلائل غنائم خدا میدانستم الحال
خود ملاحظه نمایند که غنیمت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه تعالی او را در سایهٔ دولت
ابد پیوند ما برخوردار گرداناد و ما را بر تارک سعادت او کامگار و بالجمله بعد از سنوح این نایبه

عزیمه بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه تودرمل با جنود ملایک جنود تعیین فرمودیم که مشارالیه از روی کمال تدبر و تهور در اندک فرصتی تنبیه بر اصل نموده آنملک را در حوزهٔ تسخیر در آورد و المنة لله که خاطر از مهام این حدود بالکل فارغ شد انشاء الله تعالی درین نزدیکی دار الخلافة العالیه مخیم سرادقات اقبال خواهد شد در بیولا که خاطر اشرف متوزع شده عرضداشت آن رکن السلطنت رسید چون از مطاوی آن شمایم ارادت صفا فایح و از فحاوی آن نسایم عبودیت و وفا لایح بود فی الجمله باعث انطفای نایرهٔ ضمیر انور شد آنچه در باب تسخیر دکن بخاطر آورده بتفصیل نوشته بود بوضوح پیوست همه بشرف تحسین عز تحسین احسان رسید از فرط دانش و کمال شجاعت او و عنقریب است که خاطر از صوبهٔ گجرات بطوریکه نوشته بود جمع نموده تسخیر دکن بار وجوه نماید با سریع اوقات تمام فیلان و نفائس آنملک را خود بنظر اشرف اقدس گذراند و آرزوی که بخاطر او برآید و آنکه در باب استعفای جرایم گهنکاران و سندهای فرمان عنایت نشان بنام او و جگتات شاهم خان نحریم بطرز مسئولی نوشته بود بدرجهٔ تلقی ملتقی گردید مناشیر عالیه مطابق استدعای صدارت یافت و تفینکه محالی جهت گهنکار تعیین خواهد نمود فراخور خدمتگاری و صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرزندان میرزا خان و جام بیگ که گهنکار خیال نموده است اگر خودها آمدند اولی و انسب و بهر حال آنچه مقتضای حال باشد بعمل آرد و آنکه در باب فرستادن فیلبانان اعتمادی التماس نموده بود بمسامع قبول رسید و آنکه در روانهٔ فرستادن شیخ ابراهیم بصوبهٔ گجرات استدعا نموده بود معلوم آن عمدة الملک است که در وقتی که رایات دولت و اقبال بدار الخلافة العالیه نزول اجلال داریم بجهت مهمات زمینداران آن حوالی باو رجوع می شود و از رفتن او بآن حدود آن قدر فایده که این خدمات معطل بمانند نیست و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هرگاه آن اعتماد الخلافة متوجه فتح دکن شود ایشان را کجا نگاهدارد یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان دلبندان این دودمان مثلی همچنان نیست که اگر بخدمات حضور مشرف باشند یک لحظه از پیش نظر دور باشند که تکلف خاطر اشرف آن میخواهد او و فرزندان او همیشه در پیش نظر ما باشند گوش بر اخبار نهضت رایات نصرت آیات داشته باشند اگر درین زودی معاودت بمستقر سریر خلافت واقع شود احسن شقوق آنست که فرزندان او بخدمت فرستند اگر معلوم شود که چندگاه بسیر و شکار پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت میان است در گجرات و هرجا که خاطر جمع توان داشت در آنجا نگاهداشته متوجه خدمات شود

منشور حضرت شاهنشاهی به خانخانان سپه سالار اعتضاد الملک العظمی اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهره عضد الدولة الباهره ذی الخصال الرضیة و الشمایل المرضیه

قدوه خواقین رفیع مقدار مبارز الدین خانخانان سپه سالار مشمول عواطف شاهنشاهی و فور مراحم الهی
مبتهج و ممتاز بوده بدانند که درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام که اواخر حوت و اوائل بهارست و زمان
اعتدال لیل و نهار خاطر فیض مآثر را مورد صنوف بشارات تازه و مصدر انواع لطایف بی اندازه میابد
طراوت و نزهت آب و هوا باعتدال رسیده و ابتسام و اهتزاز بهارستان نشو و نما کمال پیوسته کوس
نوروزی سلطنت عالم آرائی و جهان افروزی در گنبد دوار انداخته آفتاب عالمتاب فیض رسان مزاج عناصر و
موالید گشته جنبش صبا جانهای رمیده را سلسله جنبان شوق آمده طراوت هوا تازگی بخش دلهای ارباب
ذوق شده صبا و بهاری روح نباتی در قالب حیات نوباوه های عالم آب و گل دمیده و ابر آذری تیغ رسیدگان
بهار را از گرد راه شست و شو داده صدای آب هزار معنی بدار بگوش هوش آشنایان و یاد دل رسانیده آسمان را
با زمینیان انظار رحمت و آثار تربیت تجدید یافته آبای علوی با امهات سفلی اشتیاق و انتظام تازه گرفته
اجسام ارضی با اجرام سماوی ارتباط و التیام جدید پذیرفته بیت هزار نقش فریبنده میکشد ابداع
نامیه کارخانه تکوین ÷ زبان سبزه نورس بصوت هزاران حلقه زرق و ریا زبان حال خطاب میکند قطعه
شگفت گل تو پژمرده هنوز ÷ شد باد وزان تو پای افشرده هنوز ÷ از تابش آفتاب در سینه کوه ÷ صد چشمه
بجوشید و تو افسرده هنوز ÷ لب بسته دهقان گلشن بغفلت کنندان اوتیه تعب عندلیبان و قمریان ترانه
موزون بیرون داده قطعه رسید که غنچه گل مقصود دهد ÷ از شاخ طرب میوه بهبود دهد ÷ در میوه نگاه کن
که چون ز عصا آتش ÷ حلوای تر از آتش نمرود دهد ÷ مشهود و محسوس ارباب دانش و بینش ست که در وقت
که هنگام سیسلمان نیر اعظم است نقطه اعتدال ربیعی مقدسان عالم بالا را با غبارآلودگان خطه خاک چه قدر
نظر رافت و رحمت زیاده میگردد و متضرعان درگاه صمدیت را کدام سجده نیاز که در ادای شکر این مواهب
گوناگون مقبول افتد و کدام سجده خضوع که در مواقف کبریا بشرف اصغا رسد بیت نه تنها سجده سر
دمبدم بلکه هر مو بر تنم در سجده خم باد ÷ درچنین فصل خوش و روزگار آسوده دلکش که دماغ عالمیان
از روایح معدلت بادشاهانه معطر و مشام جهانیان از فوایح عدالت خسروانه معنبر است و اسباب
خرمی آماده و ابواب بی غمی بر روی دولت باز گشاده زمانه هر دم مژده فتح بگوش بشارت نیوش
میرساند و سپهر از روی مهر هر ساعت نوید نصرتی بمسامع مجامع جهانیان می افکند ایلچی
سلطنت پناه عبدالله خان بدرگاه آسمان جاه رسید و اقسام نفائس و هدایا و همشاف

تحف بنظر اشرف گذرانید و ارسال انواع کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران سلطان حسین میرزا ای
اسباب یگانگی و یکجهتی ساخت الحق که مشاهده کبوتران پری پرواز و آمدن جوانان عشقباز باعث سرور
خاطر اشرف شد و خصوصا حبیب که سر خیل عشقبازان ماوراء النهر بلکه سر دفتر پروازان و سرست عشقباز
که پیش از آنکه زرده به بیضه یا سفیده پیوند و دریابد که این کبوتر چندین چرخ و قبل از آنکه مربی طبیعت و چه حیوانی
در بیضه بی مددگاری وزن و قالب کبوتر در آرد میداند که پروازش تا کجاست جالینوسی است و تشریح
کبوتر و افلاطون ادراک هنر نسبهای شاخ در شاخ کبوتران بیشتر از آن میداند که نقیب خان انساب
طوائف نام را و نقل علی چه نسبت توان کرد که در فن خود بو علی است عبد الله خان از اندجان
آن حدود طلب نموده بالکل کبوتران دیوان بیگی و غیره مصحوب میر قریش فرستاده معلوم نیست
که در ماوراء النهر دیگر کبوتران مانده باشند و همه بسلامت رسیدند تعریف و توصیف آنها از آن
دور ترست که حمامهٔ خامه بهوای آن بال و پر گشاید و طاووس نگارین زبان در فضای آن جلوه در آید
هر یک پیکری بجلوه نازه رست چون مرغ شوق در پرواز ٭ گرم جو چو منقرنایان ٭ دوربین چو عقل
دانایان ٭ ره نوردان آسمان زمین ٭ دانه چینان خوشهٔ پروین ٭ همه گرم بلند پروازند ٭ از فلک
گوی برده در بازی ٭ تا مرغان ولی آنچه از آشیانه هوش در طیرانند مثل این کبوتران از کبوترخانه هیچ
عشقبازی نپریده و کبوتران نامی روزگار در هوای برابری این کبوتران چرخ کنان معلق زنان
نتوانند شد و اگرچه آن یار وفادار بحسب ظاهری از شرف مجالست دولت خدمت مهجور و محروم است
اما همیشه در همه حال تخصیص زمان فرح و انبساط منظور نظر خورشید مآثر بوده یاد آن گل سلطنت پیش نظر میباشد
و در روزیکه کبوتران مذکور از نظر اشرف میگذشت خاطر ملکوت ناظر از مشاهدهٔ آنها منبسط و فرحناک شده
بود آن اعتضاد الممالک العظمی و همزبانیهای وی را در این کار بسیار یاد میفرمودیم در خلال این حال توهمی در خاطر
پری نژادان ترک نهاد مذکور رسیده بزبان بی زبانی التماس گزارش پیغامهای خود نمودند اسعاف ملتمسات آنها
رقمزدهٔ کلک جواهر سلک میشود که جمیع سرداران کبوتر خیل خیل سلامها و پیغامها میرسانند بیت هر که منظور
شد سلیمان را ٭ چون نداند زبان مرغان را ٭ خصوصا آن پیر سال جوان عمل یعنی پرنگار پرکار بی بال سلامی
کردهای رباب عشق را بچرخ آرد دل را رسیده خاطر آن آسوده دل را در حرکات بازی آورده میرساند و ابلاغ
مینماید که چون قافلهٔ دولت و اقبال بمقتضای خلوص عقیدت و صفای طویت بوسیلهٔ دعاهای سحری هم براحوال ما

مقرونه بمساعدت تائیدات آسمانی بدرگاه گیتی پناه جهانبانی که خدا اساس و قدرشناس است ساینده
نه غلغلهٔ شوق جوانی در کاخ دماغ این آرزومند انداخته زندگانی تازه و کامرانی بی اندازه مرحمت فرموده
است ملتمس از هواخواهان درگاه و دولتخواهان بارگاه خصوصاً ازان عشق اندیش خداکیش که از عمدهٔ مریدان
و زبدهٔ معتقدان این بارگاه عالم پناه است آنست که برفروا باحسن طلبی باب منتسبان خاندان بانکلند و بنگ
تفرقه در جمعیت قبیلهٔ جمیلهٔ ما نانداز دکه منتهای آرزوی جماعت ما آنست که بتوفیق خدا در ملازمت حضرت
ظل ازروی باظهار شرائف لطائف و ابراز انواع هنر و اصناف شعبده تدارک و تلافی عمر گذشته و تمام
دیگر سلالهٔ خاندان لطافت و نقاوهٔ دودمان دولت رافع ملال و اندوهی یعنی پیر صورت جوان سیرت گوهر
که مختصر بواسطهٔ مشهور فی الاکناف و الاطراف المستغنی عن الاوصاف سرشت سلام عشق التیام میرساند
و میگوید که بعد از آرزوی بسیار و درازی روزگار بسعادت آستان بوسی مستسعد شده زلیخا وار هوای جوانی
در سر افتاده است میخواهد که با فرزندان و ابنا و عشائر در ملازمت بوده خدمات پسندیده که موجب انشراح خاطر
و ارتیاح باطن و ظاهر گردد بظهور آرد اگرچه عمری بشوق نام برآورده بود اما الحمد لله که آخر بعاشقی این چنین معشوق
سرفراز گشت چشم دوخت از سائر عاشقان و طالبان درگاه خصوصاً ازان پیشوای ارباب طلب آنست که سر از دو
در دامن صبوری پیچیده اجازت هوا و هوس که در مجلس نشاط و انبساط ما خلل پذیر باشد نه دهد همان بهتر که بسوز
هجران بسازد و باختلال احوال وصال نپردازد و دیگر سرخیل ناموری یعنی کلته پر اگرچه نام ماورا النهر پایه دارد
اما خراسانی نژاد است و سرخیل کبوتران معتبر کم پرست اگرچه بنام کم پرست اما سرفراز بلند پرواز است
زبان حال و باین بیت مترنم است **بیت** هر که سبکبار سبک خیزتر ٭ مرغ سبک پر بپرد تیزتر
و سرنامداران مشغل گلان که در بالاروی از شعله کم نیست و بشوق آستانه بوسی سرگرم است و آن
بسیرت مردم یعنی سیه چشم مگر دو در دل عشقبازان است که در پی اوست و آن لعبتی پرنگار یعنی ماده کناره دار
که زنده باد پیش یاد از خلخال لیلی میدهد زنجیر جنون در پای عشقبازان می اندازد و سائر کبوتران نامدار
خوش سخن نیک رفتار که با صالت نسب و شرافت حسب اتصاف دارند برخی ازآنها با پرنگار اتفاق
دارند و طائفهٔ با سبز کهی متفق اند بالجمله چون هر یک بزبان حال کبوتران فارغ البال است تمام
این کهنه سالان نو رسیده بهزار زبان توقع از انصاف آن اعتضاد الممالک چنان
دارند که ما و امثال ما با ابناء و عشائر و تمام قبائل خود در پیرانه سر باستان بلا یک آشیان

که بام دولت و کاخ رفعت پایهٔ ما مشرف شدیم تا هنرهای خود بنمائیم و شوقهای را در پرواز بیاریم و جمعیت ما را
متفرق نسازند و پرچین بال بنات النعش کنند و قبایل کبوتران تمام استعداد نمایند که اگر کسی به حج میرفته
باشد است حکایت بار الکبوتران حرم که بر گرد کعبهٔ شریفه پرواز دارند نرسیده دیگر چون اعتماد الخلافت اصفهان
و زراه هست باید که در این باب بکمال اهتمام تقدیم رسانند که انشاء الله سبحانه ما در صورت کبوتر بازی حکمت با هم
خواهد شد حصهٔ آن مهمان از خوانهای نرسیده عنایت خواهیم فرمود و اگر در آن باب تاخیری نماید از اینجا آن غضنفا
السلطنت باید بحسب خیال کرده باشد از آن کمتر باد و حمیت خواهیم فرمود منشور حضرت شاهنشاهی بحکیم
همام در واقعهٔ جالینوس الزمانی حکیم ابوالفتح گیلانی برادر او حکمت مآب فطانت مآب حق
شناس حقیقت اساس واقف مواقف معارف معانی سالک مسالک دینی و دنیوی کاردار پرده کشای مخدرات حکمت
الهی نکته دان رموز سفیدی و سیاهی آئین مجلس خاص جلیس نهانخانهٔ اخلاص نقاوهٔ افاضل ایام سلالهٔ اکابر کرام
جالینوس الزمانی حکیم همام بجلایل توجهات ظل الهی مشرف تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که در
که نهضت رایات آسمان سای جولان مواکب همایون بسیر و شکار و گلگشت ولایت دلپذیر کشمیر که از عطیات
مجددهٔ حضرت صمدیت است باین نیازمند درگاه کبریا شده بود بعز رسیدیم انکه دران گلستان همیشه بهار که
قدرت خداست لفظی چند بحضور باطن بر آورده و صبحی چند جبین نیاز بسجود معبود حقیقی دران نسترن گذار دانسته
شد که در زبان خوبیهای آن ولایت که از گلهای نگارنگ و میوه های گوناگون مملو و مشحون بود باد شاهزادهٔ
کامگار برخوردار و خلاصهٔ عساکر نصرت شعار از راه شوامخ جبال که طیور با وجود بال و پر مشکل از آن جا عبور
توانند کرد توجه اشرف تصمیم یافت حکم فرمودیم که چند هزار سنگ تراشان کوه کن و خارا شگافان
فرهاد فن بکلید و منزل پیش پیش میرفتند و در تنگنای کوه و کمر راهها پهنا در میساختند قریب یکهزار
کوه تمثیل بفراغ بال و وسعت حال گذشت دیگر خیل و حشم و سرادقات و خیم از دار الخلافت لاهور
تا قریب نیلاب جا بجا شهر بشهر گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از التذاذ روحانی و جسمانی و سیر
و سلوک عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت عنان بکران عزیمت براه کابلی و دستور منعطف شد که سایهٔ
فلک پایهٔ خود بر مفارق ساکنان دیار کابل اندازیم و روزی چند بسیر و شکار آن حدود پردازیم از انجا
که بادهٔ عیش این خمخانه را بخونابهٔ غم آمیخته اند و بنای بقای نگارخانهٔ بنیهٔ انسانی را با آب و گل
فنا انگیخته در چنین وقتی ناگاه غریب واقعهٔ جانگاه روی نموده که عیش را منغص نموده

که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال تبعیت اقدس نماید و خاطر اشرف را متوجه نظام احوال خود داند که درین نزدیکی عرصهٔ کابل مخیم سرادقات جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام عتبهٔ عرش مقام مشرف گردد بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات بادشاهی امتیاز خواهد یافت بست و هشتم شوال سنه نهصد و نود و هفت برکنار سند ساگر نزدیک اتک بنارس نگارش یافت

## فرمان حضرت شاهنشاهی باعظم خان کوکلتاش خان ولد شمس الدین محمد خان

درهنگامی که خاطر اقدس منتظر آن بود که نزود تر ایلغار وقات و خوشترین ساعات آمده احراز دولت ملازمت ما که اکسیر سعادت است نماید و مشمول اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات خاقانی گردد خبر رسید که او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا شده است اهل و عیال و فرزندان خود را در دریای خونخوار همراه برده است باعث تعجبها شده که مثل او بنده با اخلاص و مستحسن الخدمت چندین حقوق و سوابق ما را منظور نداشته بی رخصت ما چگونه متوجه این مطلب میشود و مثل او دعاقلی بی رضامندی والدهٔ شریفهٔ خود که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیما طاعات چنین ابی استرضای او کاری نکرده اند و عبادات و عادات را منشر ثواب نهفته اند او که طلبگار ثواب شده باچنین بی رضاییها چه بخاطر رسانیده است دریباب چه اندیشه نموده هر چند بنظر التعمق تامل میرود امریکه باعث چنین سرایمه رفتن و یکبارگی راه بیوفائی که در جمیع انام نکوهیده ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ یکی از دور بینان بارگاه عزت نمیرسد اگر او را ارادهٔ این مطلب گردید که ملتمس و قبول نفر معدیم فی الواقع اگر شوق آن مکان مقدس دامنگیر همت شده بود بایستی رخصت طلبید تا مشقت و اختیار چندین اخطار این راه دراز منتج گشتی که مثوبات اخروی را آماده شدی چه بخاطر او رسید که در مسلک بیرضایی ما و والده خود رفته اسباب خسران دنیا و آخرت سرانجام داده و مسید هر سهاکه مغلوب واهمه خویش گشته خیالات باطل بخود راه داده بی مشورت خرد دوربین خود که در زمان تسلط واهمه معزول بوده در کنج خمول میباشد مرتکب چنین امری که عقلا و نقلا مستحسن نیست شده است و اگر بارقهٔ جذبهٔ الهی در رسیده بود و تا رخصت حاصل کردن موسم و وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال خویش و فرزندان را همراه نمی برد و برضد اشت میکرد که مرا شوق دامنگیر شده بود و فرصت اندکی استمداد از همت علیای شما نموده متوجه شدم و اهل و عیال فرزندان خود را در کنف عاطفت کبری شما سپردم

اگر تا آمدن من از سفر مجال جاگیر من بحال دارند که فرزندان قابل اند و میتوانند که در ایام غیبت من سامان و
سرانجام ولایت و مملکت نمایند هر آینه از آنجا که او را در درگاه ما اعتباریست و خاطر او را میخواهیم ملتمس او بعز قبول
میرسید و اگر از ناشناختگی مدارج علیای عاطفت شاهنشاهی این ابی تربیت برای بخود قرار نمیداد بایستی که فرزندان و
اهل و عیال را بدرگاه ما فرستاده معروض داشتی که چون آرزوی طواف آن جای شریف طغیان نموده بود
فرزندان را بملازمت فرستاده درباره هر یکی خود التماس میکرد یا بر رافت کبری ما میگذاشت که این خانه زادرا
بملازمت فرستادیم بدانچه رای جهان آرای اقتضا فرماید هر کدام را بنوازش خسروانی اعتبار بخشند که هر آینه
صورت مستحسن خواهد داشت چه بلا پیش آمد و چه در دل گذشت که بدین طریق چیز را گذاشت و از آنجا که خدمات مستحسن خانزادان
اینها علی الخصوص صبیحی بخاطر اشرف مرکوز است و بوجه چنین اعمال که بخاطر آزاری سید انجم زمانی بیش نیست ابا
بنزاری بهیچ وجه نیست و نمیخواهیم که او آواره دشت غربت گردد و اگر از هزاران عنایت و عاطفت یکی حصه میدانست
هرگز این اندیشه بخود راه نمیداد و مطعون خاص و عام نمیشد اکنون هم هیچ نرفته است بهیچ چیز مقید نشده
عظمت استلام عتبه عالیه نماید و از آمدن خویش ما را مسرور سازد و صبیحی را که از فرقت او حالتی دارد که بر
مبادا مرهمی بخاطر آزرده او نهد و خود را از وبال نکال صوری نجات بخشد و چون همواره بخاطر اقدس
بود که ایلچی کاردان پیش سلطان روم فرستاده مبانی محبت را استحکام دهیم اکنون مصمم شده است که فرستاده
شود متعاقب این منشور والای عاطفت مصحوب یکی با همراهی همین شخص که این نخل دولت امی بردمد تعیین فرمائیم
و همگی همت مصروف بر آنست که او دراک ملازمت نماید چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی او متوجه آستان بوسی
گردد

**دستور العمل حضرت شاهنشاهی بعمال ممالک محروسه و متصدیان**
**مهمات**

مجموعه این منشور الادب ظل الهی دستور العمل کارآگاهی زمنبع عاطفت ظل الهی معدن رافت شاهنشاهی
صدور یافته که منتظمان کارآگاه سلطنت و کاربرداران بارگاه خلافت از فرزندان اقبال مند و نوئینان اخلاص منش
و امرای عالیقدر و سایر منصبداران و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و سایر
کرات فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و عبادات رضای خدا را جویان باشند و نیازمند
درگاه ایزدی بوده خود را و غیر منظور نداشته شروع در آن کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که آن طرز
درویشان صحرا گزین است و پیوسته با عام نشستن و در کثرت بودن عادت نکنند که طریق اهل بازار است بالجمله در مانده
بودن بتوسط و میانه روی بکار برند و سر رشته اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت گزینند و نه وحدت

اهتمام نماید ☼ بدیوان حیدر از فریاد او ☼ که شاید ز دیوان بود داد او ☼ بجو درس فریاد مظلوم را ☼
برون ساز از انگبین موم را ☼ و آسامی ارطلبان تنبیهی که می آیند نوشته می پرسیده باشند تا پیش از آنکه
محنت ما انتظار نکشند و پیش دستان خدمت ابا زای خدمت تقدیم و تاخیر نمایند و هر که بدی از کسی نقل کند
در سزای آن شتاب زدگی ننماید و تفحص بکند که سخن ساز مفتری بسیار است و راست گوی نیک اندیش کمیاب
و در هنگام غضب سر رشتهٔ عقل از دست ندهد با آهستگی و بردباری کار کنند و چندی از آشنایان و ملازمان
خود را که بفزونی خرد و اخلاص ممتاز باشند مختار گردانند که در زمان هجوم غم و غصه که عقلا دست از سخن
باز میدارند از کلمة الحق صمت نورزند و بسیار سوگند خور نباشد که هر بار سوگند خوردن خود را بدروغگوئی
متهم داشتن است و مخاطب را به بدگمانی نسبت دادن و بدشنام دادن عادت نکند که شیوهٔ اجلاف
است و در افزونی زراعت و استمالت رعایا و تقاوی دادن اهتمام نماید که سال بسال امصار و قریات
و قصبات افزون شده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت همه آبادان شود و پس از آن
در افزایش جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل عامل آنکه جدا جدا آنگاه آهسته پیش نهاد خاطر حق
گزین خود سازند و بالجمله بجمیع رعایای ریزه ریزه فرداً فرداً وا رسد و از قرارگاه هیچ اسم و رسم بر نگردند و
سعی نمایند که سپاهی و غیر آن در خانهٔ مردم بی رضای ایشان فرود نیایند و در کارها بعقل خود اعتماد نکنند
و مشورت با داناتری از خود نمایند و اگر نیابند هم مشورت از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی راه
حق یابند چنانچه گفته اند **قطعه** گاه باشد زپیر دانشمند ☼ بر نیاید درست تدبیری ☼ گاه باشد که کودک
نادان ☼ بغلط بر هدف زند تیری ☼ و نیز با بسیار کس مشورت نماید که عقل درست و معامله دان از حد
نگذرانده است هر روز کار گذراندن میسر شود مبادا جمعی نادان در امری مخالفت نمایند و تدارک آن
کار خدوک شود و از عقل خود و درست کاران که همیشه کمتر باشند باز دارند و هر کار یکی از ملازمان اشتغال شود
بفرزندان نظر باید و هر چه از فرزندان شود خود متکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود تدارک آن توا
نمود و آنچه از او فوت شود تلافی آن مشکل باشد و صفا ز یوشی و اغماض نظر از تقصیرات خوبی و با که آدمی
بگناه و بی تقصیر نیست گاه از تنبیه دلیر میشود و گاه بغیرت آوارگی اختیار میکند آدمی باشد که بیک گناه
تنبیه او باید کرد و آدمی باشد که هزار گناه از او باید گذرانید غرض که کار سیاست نازکترین مهمات سلطنت
با آهستگی و فهمیدگی تقدیم رسانند و راه بار امردم صدا ترس و لاور بسیار و نیک و بد آن را

ازانها بپرسد و همواره خبرگیران باشد که پادشاهی و سرداری عبارت از پاسبانی است و بکیش و دین خلق خدا متعرض نشود که خردمند در کار دنیا که فناپذیر است زیان خود نگزیند در معامله دین که پاینده است چگونه دانسته زیان مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض ندارد و اگر حق با ناداننده است خلاف آن گزیده است خود بیچاره بیمار نادانی است محل ترحم و اعانت است نه جای تعرض و انکار و نیکوکاران و خیراندیشان هر گروه را دوستدار باشد و خواب و خورش از اندازه نگذراند و از مقدار ضرورت تجاوز نکند تا از پایه حیوانات فراتر شده بمرتبه انسانیت که مضاف الیه است اختصاص یابد و تا تواند کار امروز بفردا نگذارد و با مردم شدید العداوت نباید بود و سینه را زندان کینه نباید نمود اگر از بشریت گرانی بهم رسد زود برطرف سازد که در نفس الامر فاعل حقیقی ایزد بیچون است این خرخشه‌ها را برای نظام ظاهر تجویز فرموده اند بیت

از خدادان خلاف دشمن و دوست * که دل هر دو در تصرف اوست *

و خنده و هزل کمتر کند و پیوسته از جاسوسان خبردار باشد و بسخن یک جاسوس اعتماد نکند که راستی و بی‌طمعی بس کمیاب است پس در هر امری چند جاسوس و خبرنوار تعیین کند که از یکدیگر خبردار نباشند و تقریرات هر کدام جدا جدا نویسانند و از ان پی بمقصود برد و جاسوسان شهرت گزین را معزول ساخته از نظر اندازد و بدذاتان و شریران را بخود راه ندهد اگرچه این جماعت برای بدکاران دیگر خوب اند اما سر رشته حساب از دست ندهند و آن گروه را در دل خود همیشه متهم دارد که مبادا در لباس دوستی قصد نیکان کنند و از نزدیکان و خدمتگاران خبردار باشد که بوسیله نزدیکی مردم ستم نکنند و از چرب زبانان نادرست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند خبردار باشد که فسادها ازین گروه پدید آید بزرگان را بواسطه افزونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار را افراوان و از اطراف و جوانب خود خبرگیران باشد و در از نفسی را کوتاه ساخته لائق عرض را معروض دارد و در ترویج دانش و کسب کمال اهتمام نماید و هر صاحب کمال استعداد از طبقات مردم ضایع نشود و در تربیت خاندانهای قدیم همت گمارد و از سامان سپاهی و براق غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که سر انجام معامله در گرو آن است زیرا که گفته اند هر که خرج او زیاده از دخل او باشد او احمق است و هر که خرج او کمتر از دخل باشد او عاقل است و هر که خرج را با دخل برابر سازد چنانچه عاقل نیست احمق هم نیست طرح اقامت نیندازد و همواره مستعد ملازمت و منتظر طلب باشد در وعده تخلف نورزد و درست قول باشد خصوصا با متصدیان اشغال سلطنت همواره در مشق تیراندازی و بندوق اندازی باشد و سپاهیان را ورزش فرماید و بشکار مشغوف نباشد و بجهت ورزش سپاهگری و نشاط خاطر ناگزیر نشاید تعلق است

نگاه گاهی بآن پردازد و یکباره غله را بجنس از رعایا گرفته بنیت گرانی انبار نسازد و نقاره را وقت
طلوع نیر نوربخش عالم و نیم شب که در معنی آغاز طلوع از انجاست منواخته باشند و در وقت تحویل نیر
اعظم از برجی ببرجی بندوقچیان و توپچیان آواز ایسر و بند تا همه ایام آگاهی یافته شکرانه بجا آرند یک
کس برگاه گذارد که عرائض او را بنظر اشرف می آورده باشد و اگر کوتوال نباشد فصول قانون او را نیک نگاه
داشته در ترویج آن کوشد و روستا یا نه این اندیشه بخود راه ندهد که کار کوتوال را چون پردازم بلکه عبادت
عظمی دانسته اهتمام نماید بدین تفصیل نخستین باید که کوتوال هر شهر و قصبه و دیه باتفاق اهل قلم خانها و عمارات
آنرا نویسد و ساکنان هر محله را خانه بخانه در قید کتابت درآورد که چه قسم مردم اند و خانه بخانه ضامن گرفته
بایکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک و بد آن بصوابدید او شود و جاسوس
در هر محله قرار دهد که وقائع شبا روزی و آمد و رفت محله را نویسانیده باشد و مقرر سازد که هر گاه دزدی یا آتش
افتد یا دیگر امر ناخوش سر زند همسایه آن در ساعت مدد و معاونت نماید همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند اگر
بضرورت حاضر نشوند گنهگار باشند و بی خبر همسایه و میر محله و خبرداران هیچکس مسافرت نگزیند و کسی را در محله نگذارد که
فرود آید و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه او را صاحب خانه بمیر محله بگوید و خبر رسان در دفتر نویساند و هر گاه
شخصی جدا از ان محله آید در ساعت خبر کند و جمعی که ضامن نداشته باشند آن را در سرای علیحده آبادان
سازد و میر محله و خبرداران سرای نیز تعیین نماید و پیوسته احوال دخل و خرج هر کدام از دوربینی دریافته
ملاحظه نماید چه هر کس دخل او کمتر است و خرج او بسیار یقین که بی بلائی نیست پیروی نماید که نیکذاتی و خیر اندیشی
از دست ندهد و این کاوش را پیرایه انتظام داند نه سرمایه آخند و خبر شناسد و باید که دلالان هر قسم را ضامن گرفته
در بازارها تعیین کند که هر چه خرید و فروخت شود اعلام نموده باشند و مقرر سازد که هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید
جرمانه بدهد و نام مشتری و بائع در روزنامچه نوشته باشد و هر چیز که در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله
و خبردار محله واقع شود دیگر آنکه چند کس محله بمحله و کوچه بکوچه در نواحی شهر بجهت محافظت و چوکی شب تعیین
نماید و سعی کند که در محله و بازار و کوچه بیگانه نباشد و تحقیق و پیروی دزدان از گره بر واقعه و غیر آن
بواقعی نماید و اثری از آنها نگذارد و هر چه اسباب گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزد آن پیدا سازد و الا از
عهده آن برآید و اموال غائب و متوفی تحقیق نماید اگر وارث باشد بآنها گذارد و اگر نه بامین بسپارد
و شرح آن بدرگاه معلی نویسانند تا هر گاه که صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد درین معامله نیز

خیراندیشی و نیکذاتی بکار برد که مبادا که چنانکه در بوم و روم شایع است بظهور آید و نهایت پیروی نماید که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کشنده آن را باتفاق حاکم آنجا تنبیه نماید که مردم عبرت گیرند و اگر کسی برای حکمت و هوش افزائی چون دوا بکار برد تعرض احوال او نباید کرد و در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خریده ذخیره نمایند و بمرور بفروشند و در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید عید بزرگ نوروز است که ابتدا آن در روز تحویل نیر نوربخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است دیگر عید نوزدهم ماه مذکور که روز شرف آفتاب است و عید دیگر سوم ماه اردی بهشت است و عید دیگر ششم ماه خورداد و عید دیگر سیزدهم ماه تیر است عید دیگر هفتم ماه امرداد است عید دیگر چهارم ماه شهریور است عید دیگر شانزدهم ماه مهر است و عید دیگر دهم ماه ابان است عید دیگر نهم ماه آذر است و در دی ماه عید است هشتم و پانزدهم و بیست و سوم عید دیگر دوم ماه بهمن است عید دیگر پنجم ماه اسفندار است و عیدهای متعارف مشهوره را بدستور میکرده باشد و شب نوروز و شب شرف بطریق شب برات چراغان روشن کنند و در اول شبی که صباح آن عید باشد نقاره نوازند و زنان بضرورت بر اسپ سوار نشوند و گذرهای آب یا برای غسل مردان و آب برداشتن جدا سازد و برای زنان گذرهای دیگر مقرر گرداند

# فرمان حضرت شاهنشاهی بشهبازخان کنبوه

چون پیش نهاد همت اعتدال گزین و نیت معدلت آئین این نیازمند درگاه بی نیاز ابتدای جلوس اورنگ شاهنشاهی و استظلال چتر والای ظل الهی است که جمیع سکنه باشندگان رعایا و سایر خلایق و برایا که بدائع و ودائع ازلی و شرائف امانت ایزدی اند جل جناب کبریائه در ظلال عدل و افضال آن زاده خاطر و آسوده حال بوده و در وظائف شکرگزاری خدا که موجب ازدیاد نعمت و استدامت سعادت است طلق اللسان و عذب البیان باشد المنة لله که روز بروز صورت امنیی از مکامن قوت بمواطن فعل حسب دلخواه ظهور نموده و همواره امرائی اخلاص منش و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات ایشان بر محک قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه اعتدال سلوک نموده اند و از گرمی عنایت و پیامن جذبات پسندیده منظور نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه و مراتب سامیه ارتقا می نمایند و چون بسبقت عبودیت و خدمتگاری و سبقت دولتخواهی و جانسپاری عمدة الملک رکن السلطنة العلیه مؤتمن الدولة الرشیده یار الملک التجا قانیه مقرب الحضرة السلطانیه قدوة الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایة و الاحسان نظام الدین

دولت و اقبال و زبان اکتشاف صبح جلال و جمال است فرمان عدالت عنوان منشور امامت بنیان با رقم سرور و شعشعهٔ
ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت بدیدهٔ الهی جل جلاله قدسه مقتضای حکمت بالغهٔ ازلی که سلسله جنبان
دایرهٔ کیهان عالم ایجاد و تقسیم پرداز کن فیکون آنچه کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مدن عبارت
از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و اتساق مصالح کاسب و تاجر بدستیاری پادشاهان عادل و دیده بانی شهریاران بیدار دل
جلوه نماد صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت و جنود اقبال که حارسان اعمار و اموال و
حافظان عقاید و احوال خلایق اند باج اشیا است که در بازار بیع و شرا و چارسوی چون و چرا درآمده اگر سنجیدهٔ میزان
اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و اجناس کونی و کلی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند
گردد سر آینهٔ جمیع مصالح بمقاصد انجامد و تمامی محامد بنام رسد الحمد لله که از مبادی احوال نصفت اشتمال همگی توجه
خاطر عدالت مناظر و تدبیر یا بلن جلادت مواطن با در رفاهیت تعمیم ربت مراسم تربیت خصوص رعیت که فی الحقیقت
فرزندان معنوی و ودایع خداوند اند مصروف بوده است لله که با اغناء لوامع آلت سواد اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه و سبیل اصناف
تاجر و مقیم و ماهن مسافران هفت اقلیم است میولا موجب سعهٔ مراحم ذاتی و تکملهٔ مکارم فطرتی حکم نافذ و امر جازم شرف
اصدار و عز ابراز یافت که از اصناف حبوبات و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات و
انواع کرباس و پنبه و اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب و چینی و کاه و دیگر اشیا و اسباب آمیعه
و اجناس که مدار معاش جمهور انام و ملاک معیشت خاص و عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی
ممالک محروسه معاف باج و زکوة و صدیک و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان
کارخانهٔ سلطنت امثال این امور معمول میداشته اند بملاحظهٔ خبرداری بوده که دست تطاول اقویا بر ضعفا دراز
نگردد و پای تعدی زبردستان کوته اندیش سر کوفت زیردستان خاک نشین نگردد اکنون که هیبت و شوکت و مهابت
پادشاهی در قلوب افراد عالم نشسته و انوار عدالت در اقطار و اکناف ممالک تتق بسته شکرانهٔ الطاف منعم
حقیقی حاصلات آن همه اشیا که خزینهٔ موفوره و گنجینهٔ معموره است بغیر از آن هفت چیز که بمصالح ملکی مستثنی شد تمام
و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامگار و امرای عالی مدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران و
عمال خالصات و متعاملان مواضع و قصبات و جمیع راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و مصالح
زمینداران احدی [illegible] بامور احکام مضمون فرمان معلی را بگوش هوش جا داده در اجرای احکام جهان مطاع کمال اهتمام لازم دانند و در
اند دقایق امر لازم الاتباع فرو نگذارند فرمان حضرت شاهنشاهی به راجی علیخان فرمانروای خاندیس

امارت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه نقاوهٔ دودمان عزّ و علا عضادهٔ خاندان مجد و اعتلا زبدهٔ
مخلصان سعادت کیش و خلاصهٔ مختصان صواب اندیش مورد الطاف بادشاهی مصدر آثار نیکخواهی اوثق الصدق
راسخ البرهان صحیح الاحوال والی علیخان باصناف الطاف بادشاهی و اصناف اعطاف ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده
بداند که الحمد لله والمنة که مبادی تعین جهات سلطانی که اثری است قوی از عنایات سبحانی چنین فتحی عظیم و نصری فخیم
از مکمن بطون بمامن ظهور روی نموده چون روابط اخلاص و ضوابط اختصاص آن مخلص حقیقی بدرگاه معلی ثابت و راسخ
بوده موجب بیداری و ازدیاد عزت او و اولاد نظر دوربین ما تا بنا بیش جهانیان شد و بمکارم جهات باطن و ید
مواطن شاهنشاهی و رتق مهمات کل و کن انتظام مهام احکام آنجا بآن مصدر خیرخواهی باز گشت مستحسن آنکه قدر این
عنایت کبری و شکر این عطیهٔ عظمی دانسته همچنین همواره در امتثال اوامر و احکام جهان مطاع کمال سعی و اهتمام نماید که
کار آن ایالت پناه روز بروز در افزونی باشد و الحق همیشه از آن مظهر خیراندیشی خدمات پسندیده که لائق خیرخواهان
دوربین و کارآگاهان حقیقت پسند تواند بود بظهور آمده و همین گونه ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است انتظام احوال
آن سعادت کیش بنوعیکه غبار اختلال بر دامن آن نشسته پیش دید ضمیر عرش مناظر است از آنجا که فطرت سلیم و
فطانت مستقیم آن هوشمند سعادت آثار منقش باطن اقدس است باید که همواره مطمح نظر راست بین و مطمح ضمیر سعادت
گزین باشد که بتائیدات الهی و فتوحات نامتناهی که نقوش ناصیهٔ اقبال و رقوم زایچهٔ احوال ماست انقیاد و اطاعت
حضرت ما دیباچهٔ ازدیاد سعادت و التقای دولت ارباب یقین و دول است و مخالفت و انحراف از قبله گاه عتبهٔ ما عنوان
شقاوت ابدی و دلیل زوال سرمدی اصحاب ملک و ملل و عالمیان هویداست که ابتدای جلوس اورنگ جهانبانی تا امروز
که سنه سابع است از قرن ثانی و اول بهار سلطنت نوروز سال اقبال بهر طرف که لوای عزیمت بر افراشته ایم
عنان توجه معطوف ساخته ایم فتح و اقبال طلایهٔ عساکر اجلال و مقدمهٔ جنود و افضال بوده و در هر مرتبه نهضت رایات
عالیات که بجانب پنجاب اتفاق افتاده بود بجهت تصفیهٔ کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه شورش افاغنه و تادیب
بلوچان صوبهٔ قندهار بود بتائیدات غیبی هر اراده که در باطن الهام مواطن ما که مرآت جهان نمای غیبی است صورت
بسته بود خوشتر از آن بعالم ظهور آمده اگر چه استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر اشرف بود اما چون عظمت و
شوکت و دستگاه شاه عباس که فرمانروای ایران است رابطهٔ یکجهتی سابق را منظور داشته ایلچیان کاردان
مع عرایض اخلاص و هدایای گرامی بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص و انکسار نموده استمداد همت هر گونه استعانت
کرده بود و از قدیم الایام آبا و اسلاف و مبدا ظهور دولت خود را از عنایات حضرت صاحبقرانی میدانسته اند چنانچه

آغاز

مراسم نیکوخواهی بتقدیم میرسانیده باشند و هرگاه این بندهٔ ارباب اخلاص را در امری از امور احتیاج بامداد و کمک شود
حقیقت احوال مشروحاً بعرض گرامی شاهزادهٔ کامگار رساند که سفارش آن بندهٔ مخلصان بجناب اشرف فرموده‌ایم
که آن مخلص هواخواه از یکجهتان خاص و ثابت قدمان شاهراه اخلاص دانسته در همه باب انواع امداد و اعانت نماید در
هنگام که نسبت آن عمدهٔ ارباب عقیدت باین درگاه بنوعی درست شده که بالتماس و استدعای او مهمات دیگران ساخته
و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد آن مخلص هواخواه باید که بهیچ گونه اندیشه را بخود راه ندهد و فرزند دلبند شاهزادهٔ
جوان‌بخت از مقدمات دولت و زاد افزون خیر دانسته در مراسم طاعت اهتمام نموده منشرح خاطر و مستظهر بال باشند و بر ضمیر
خبیر پوشیده نیست که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد همت والا نهمت ایشان است از حکام و ولات
اقطار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود نداشته اند و دولتمندی که مقتضای دوربینی و کاردانی خود جز منظور داشته
در تاسیس مبانی اخلاص و عقیدت سعی نماید پیرایهٔ ننگ و ناموس سجال خود مانده موجب اعزاز و ترقی گردد و آن عقیدت
پناه خود از مخلصان قدیم و هواخواهان مستمر الاخلاص است اکنون که در آن مرتبه که اقتضاء الممالک العظمی اعتماد الخلافة
الکبری قدوة الخوانین العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنة مبارز الدین اعظم خان بآن حدود رفته بود لوازم خدمت از آن
خیراندیش بوجه شایسته بواسطه بعضی امور که محتاج شرح نیست بود نه آنکه در اخلاص آن راسخ الاخلاص فتوری
باشد لهذا دربارهٔ او انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم و از جمله مراحم شاهنشاهی آنکه ایالت پناه عمدة الملک
مستشار الدوله مؤتمن السلطنه قدوهٔ مقربان سریر برگزیدهٔ محرمان اسرار ضمیر مقتدای ارباب علم و حکم مظهر فضل ازلی
فیض انجم جامع کمالات صوری و معنوی ناظم مآثر دینی و دنیوی علامی شیخ ابوالفضل که یکی از دستیاران عرفان
ماست تفویض فرموده‌ایم تا چنانچه علامی مشارالیه نقاوهٔ مخلصان درگاه است آن هوا دوست پسندیده حضور سلاطین خاطر
گشته در سلک کمال ارباب اخلاص در آید و همواره او را منظر مرحمت بدیده از یکجهتان صمیم القلب بحضور فرموده عنایاتی که در خاطر
صلاح اندیش او خطور نکرده باشد بظهور رسانیم تا موجب امیدواری عالمیان گشته و منظور اهل اخلاص جمیع بزرگ‌زادگان عالم گردد
پیوسته مخطور خاطر قدسی شیفته بود که چون آن خیرخواه قدیم [illegible] پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور اشرف
اقدس طلبیده مشمول انواع عنایات ساخته رخصت فرمائیم تا من بعد هیچ احدی دربارهٔ آن عمدة الاعتماد سخن ناشایسته
بمسامع عالی نرساند و بازار ارباب غرض کساد پذیرد اما بواسطه آنکه آن حدود را خالی گذاشتن و مسافت بعیده طلبیدن لایق
نبود عنان اراده از آن داعیه منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن و حکم دیدن داشته باشد حقیقت اخلاص
و عقیدت صمیم آن مصدر اسباب خیراندیشی فهمیده بعرض اشرف رساند بنابر آن [illegible] فاضت مآب حکمت و معرفت نصاب

جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول عمدهٔ مخلصان درگاه زبدهٔ مخصوصان بارگاه مقرب الحضرت السلطانی
اعتماد الدولة الخاقانی المخاطب بملک الشعرا الشیخ ابوالفیض فیضی را که در ظلال عنایات ما تربیت یافته و سرگزار بارگاه
والا تجویز دوری او نفرموده ایم و در خوش‌ادائی و نکته‌سنجی و دوربینی و آدم‌شناسی مراتب اخلاص فهمی و مدارج اعتقادشناسی
او در حضرت ما ظهور تمام دارد پیش آن نقاوهٔ ارباب اخلاص فرستادیم که صنوف عنایات بادشاهی ما که ظل‌فشان
خیرخواه سعادت انتباه رسیلاً توجهات بادشاهی و مکارم عنایات نامتناهی تقریر نماید و سخنانیکه مرکوز خاطر اشرف است باتمام
رساند و سر حقیقت عقیدت و اخلاص و دقایق عقیدت و اختصاص را نیز فهمیده و بعیار دانش سنجیده موقف
عالی معروض دارد باید که آن مخلص خیراندیش سخنان حقایق‌بیان ما را چنانچه در فرمان عنایت مشحون مندرج است
و چه از آن کلمات قدسی سمات که بزبانی افاضت‌مآب مشارالیه در خلوت فرموده‌ایم بسمع دانش اصغا نموده مراتب الطاف
خسروانی و مدارج اعطاف خاقانی را بعقل دوراندیش خود دریافته انچنان اهتمام مخلصانه بکار آگاهانه نماید که حکام دکن
کلهم علی الخصوص حکومت پناه امارت دستگاه منظور انظار خسروانی مشمول الطاف سلیمانی برهان نظام الملک که بتجدید
تربیت یافتهٔ این درگاه است لوازم نیکوخدمتی و قوانین حق‌شناسی بر وجه اتم و اکمل بظهور رسانند و سخنان کوته‌اندیشان
ناعاقبت‌بین از جادهٔ اطاعت و عقیدت انحراف نورزد چه اینمعنی باعث اعتبار آن مخلص حقیقت گزین هم موجب امن و
امان خلایق آن دیار خواهد بود و چون ملتمس بود که وکلا و عرایض حکام دکن بدرگاه گیتی پناه نرسیده بود درین مرتبه
اشرف میرسد که بحکام دکن فرامین فرستاده شود لیکن ازانجا که عنایات بادشاهی عام است آن مخلص خیرخواه را با بنیان
آنجا تمام ازرا علاوهٔ عنایات آن هواخواه حقیقی دانسته چندی از معتمدان درگاه را که مزید عنایت و التفات مخصوص اند
همراه افاضت پناه مذکور فرستادیم باید که در سامان سرانجام این جماعت سعی نموده روانه نمودن بدرگاه معلی بکمال
لازم داند و بمقتضای ظهور الطاف عالیه اظهار ما فی الضمیر نموده هر مطلب و مهمی که باشد بوسیلهٔ افاضت‌مآب مشارالیه معروض
درگاه معلی سازد که ازانجا که کمال عنایت قدسی سرایت بباب آن زبدهٔ مخلصان هواخواه مرکوز باطن اقدس
است همه در معرض قبول و انجاح مقرون خواهد بود و موجب مزید عنایت و التفات که بآن اخلاص شعار
داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو راس اسپ عراقی و دو راس اسپ رهوار و یک قطار شتر نر ولایتی جهت آن
مخلص خیراندیش فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود را جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل انتظام احوال
و کافل حصول مقاصد و آمال خود داند و چون همواره توجه عالی در تربیت و ترفیه مستعدان طوائف انام
سیما طبقهٔ ارباب علم و حکمت مبذول است مردم حکمت و حذاقت مآب فضائل اکتساب جالینوس الزمان حکیم

کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اعلای اهل دانش و حکمت سعی موفور بجا آورد و بسیار وزرا در مرضیات
الهی معمور داشته انچنان آگاه باشد که دست تو بیا از ضعفا کوتاه بوده زیردستان مهاد امن و امان مرفه الحال و فارغ البال
باشند و چون منشور عاطفت بآن عمده مخلصان و قصد و بیضا بخاطر ملکوت ناظر بمقتضا مشمول آفت که احاطه عموم
خلایق دارد رسید که فرامین مقتضا جریان بنصایح مبتنیان عادل خان قطب الملک ایراد یابد که اگر توفیق رهنمون آنها
شود در لوازم اطاعت بخلاف سعی الف ایام سلوک نمایند چه از آن بهتر که عنقریب تابید دولت ابد پیوند با هم اتفاق نموده
باعث فتوحات فرنگستان و سایر بنادر شوند و مورد هزار گونه عنایات گردند و اگر بواسطه خرد سالی و توهم گرد بنیان که بعد
مسافت احصن حصین خود خیال کرده بغفلت گرایند نیز بتوفیق ربانی و تاییدات آسمانی در اندک فرصتی تمام ملک آنها
بآن ترتیب کرده تعلق خواهد گرفت که عنایات اعلی خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود دانند **فرمان حضرت
شاهنشاهی بطلب یکی از فضلای شیراز** المتینه که از آغاز ابتسام صبح اقبال طلوع نیر
اجلال که مبدای جلوس اورنگ سلطنت است تا امروز که ایام سعادت انتظام خلافت باربعین پیوسته و در نظر
و در بین عنفوان نهایت آغاز اهتزاز ریحان حدیقه تقضال است همگی مقصد همت فلک احتشام تکمیل و ترتیب مستعدان
هر صنفی سیما معترفان بجا آر علم و حکمت بوده و علی الدوام سکنه ان هر فرقی در مرتبه سر دو الابطال علیه رسید
کامیاب بصورت و معنی اند و جریان حکمت خدا ایران صورت پذیر گشته که چنانچه بادشاهان عظیم القدر توجه عالی
باین فرقه گماشته همچنین این گروه نیز جویای مطالب الهی و حصول محمل معالی که موقوف مفاخر و معالی است
میباشند و درین هنگام که صیت فضائل و کمالات کسبی و وهبی افادت انتصاف مرضی الشمائل جامع الکمالات
چلپی بیک بمسامع اشرف رسیده بود با آنکه حسن اخلاق فرمانی او به باطن الهام موطن پرتو انداخته توجه علی بطلب
او شرف ظهور یافت مستحسن آنکه بقاعده الطاف الهی و سوابق مکارم شاهنشاهی محمل امید باین صواب برسد
و بزودترین وقتی باستسعاد حضور فائض السرور مستعد گردد و در آمدن او ارباب استعداد کوشش نماید
و سعادت منش قاجاری شیرازی در باب سرانجام راه حکم اشرف صادر شده بجلوه ظهور خواهد رسید

تمام شد دفتر اول ابو الفضل بتاریخ
بیست یکم ربیع الاول ۱۱۹۶
هجری